روابط ادبی ایران وهند

یا

تأثیر روابط ایران و هند در ادبیات دورهٔ صفویه:

مشتمل بر قدیمترین روابط ادبی
و سیاسی ایران و هند و روابط جدید
بعد از اسلام و بیان تأثیر این روابط در
دو مملکت و اشاره بتأثیر اوضاع جغرافیائی
و اقلیمی هند در عقائد و آداب و اشعار
آنان - و ذکر چگونگی ادبیات ایران
در دورهٔ تیموریان و ترکمانان (پیش از صفویه)
و در دورهٔ صفویه و بیان علل و عوامل
انحطاط ادبی در عصر مذکور و شرح ادوار
دوگانه عصر صفوی.

نگارش

علی اکبر شهابی - خراسانی

لیسانسیه از شعبه ادبیات

دانشسرای عالی

و دانشکدهٔ علوم معقول و منقول

و دبیر فلسفه و ادبیات

اسفند ماه ۱۳۱۶

بهاء شش ریال

چاپخانه و کتابفروشی مرکزی - طهران

فهرست کلیات واصول این رساله

دیباچه – در تعریف «ادب» واینکه میان آن وذوق رابطهٔ مستقیم است

فصل اول – اشاره بوضعیت جغرافیائی و اقلیمی هندوستان و برخی از امور غریب و عجیب آن سرزمین .

فصل دوم – نمونهٔ ازعقائد وفلسفه وعادات و عرفان وشعر هندیان .

فصل سیم – قدیمترین روابط ایران و هندوستان و آغاز پیدایش روابط جدید سیاسی وادبی بین این دومملکت و نفوذ ادب وزبان فارسی در آن سرزمین .

فصل چهارم – چگونگی ارتباطات ایران وهند در عصر صفویان و تأثیر آن در ادبیات فارسی .

فصل پنجم – تعریف « سبك هندی » واشاره به « سبك خراسانی » و « سبك عراقی » وذکر ممیزات هریك .

فصل ششم – ادبیات عصر صفوی وذکر علل و عوامل انحطاط ادبیات در آن عصر .

فصل هفتم – چگونگی نظم ونثر درعصر صفوی و ذکر نمونه ئی ازنثر این عصر وممیزات آن

فهرست محتویات ومطالب هریك ازفصول

فصل یکم : آب وهوا واوضاع جغرافیائی هند (ص ۲ ـ ۵) کیفیت تأثیر عوامل اقتصادی درفکر و سبك ادبی هندیان (ص ۵ ـ ۷)

فصل دوم: مقدمه عقائدقدیمهٔ هندیان درچگونگی آفرینش واوضاع جهان وسرانجام آن (ص ۸ ـ ۱۳)معارف و شعر هندیان (ص ۱۳ ـ ۱۶)

فصل سیم - روابط پیش ازاسلام (ص ۱۷ ـ ۲۱)روابط بعدازاسلام (ص ۲۱ ـ ۲۷) ـ تشکیل سلطنت تیموریان درهند ورواج ادبیات وزبان فارسی دراین عصر (ص ۲۷ ـ ۳۱) ـ کیفیت رواج زبان فارسی در هند

مراجع و کتبی که درگرد آوری این رساله مورد توجه بوده و توضیح مختصری دربارهٔ هریك

۱ ـ کتاب « **ماللهند من مقولة** ... » تألیف ابوریحان بیرونی ـ چاپ لیپزیك

۲ ـ کتاب « **جوك هندی** » دربارهٔ عقائد و آداب هندیان از هندی بفارسی ترجمه شده است. نسخهٔ خطی کتابخانهٔ مدرسه عالی سپهسالار

۳ ـ کتاب **تاریخ گلشن ابراهیمی** معروف به **تاریخ فرشته** تالیف محمد قاسم فرشتهٔ استر آبادی در دو جلد چاپ بمبئی .

٤ ـ کتاب **ترکتازان هند** در تاریخ هندوستان تألیف نصرالله پور محمد حسین خوشنویس اصفهانی (ساکن حیدر آباد دکن) که درسال ۱۳۰۲ نوشته شده است و در پنج جلد (کاخ) میباشد ، چاپ هندوستان

۵ ـ کتاب « **عالم آرای عباسی** » تألیف نویسندهٔ زبردست اسکندر بیك منشی شاه عباس کبیر ـ چاپ ایران

٦ ـ تذکرهٔ **آتشکده آذر بیگدلی** ـ چاپ بمبی

۷ ـ » **مجمع الفصحاء** ـ تألیف رضا قلیخان هدایت ـ چاپ طهران

۸ ـ » **هفت اقلیم** ـ تألیف امین احمد رازی ـ خطی کتابخانهٔ مجلس شوری نمره : ٤۵٦

۹ ـ تذکرهٔ **دولتشاه** ـ تألیف علاء الدوله سمرقندی معروف بدولتشاه چاپ اروپا

۱۰ ـ تذکره **مرآة الخیال** ـ تألیف امیرشیرعلیخان لُودی ـ چاپ بمبی

۱۱ ـ تذکره **سفینه خوشگو** ـ خوشگوی هندی (درعهد محمد شاه) مؤلف آن و دُرّی شاعر ؛ جامع آن است بفارسی ـ خطی کتابخانه مدرسهٔ سپهسالار.

۱۲ ـ تذکرهٔ **تحفهٔ سامی** ـ تألیف سام میرزا فرزند شاه اسمعیل ـ خطی کتابخانه مدرسهٔ سپهسالار

۱۳ ـ **ترجمهٔ تاریخ ادوارد برون** ـ قسمت عصر صفوی ـ چاپ اصفهان

۱٤ ـ کتاب **سبحة المرجان** (عربی) تألیف سید غلامعلی آزاد بلگرامی واسطی (هندی) چاپ هند.

۱۵ ـ **تاریخ خلد برین**. تألیف میرزا طاهر وحید (منشی و دبیر عصر صفوی) خطی کتابخانه مجلس شوری نمره: ۲۵۲

۱٦ ـ **تاریخ صفویه** (عربی) یا **سفرنامه سید علی** نوهٔ سید علیخان خطی کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار

۱۷ ـ **تاریخ انتخاب منتخب**. خلاصه و مختصر **منتخب التواریخ**، خطی کتابخانهٔ مجلس شوری نمرهٔ : ۲۱۸،

۱۸ ـ کتاب **نورس چمن** (درفن انشاء) تألیف یکی از مترسلان زمان شاه عباس ثانی خطی کتابخانهٔ مجلس نمرهٔ: ۳۰۹

۱۹ ـ **دیوان صائب تبریزی** ـ خطی کتابخانهٔ مدرسه عالی سپهسالار

۲۰ ـ **دیوان میرزا عبدالقادر** بیدل هندی ـ خطی کتابخانهٔ مدرسه عالی سپهسالار

۲۱ ـ **شاهنامهٔ حکیم فردوسی**

۲۲ ـ **دائرة المعارف بزرك فرانسه** Grande encyclopédie

۲۳ ـ **دائرة المعارف اسلامی** Encyclopédie de l'islam

۲٤ ـ **لاروس بزرك** Grand Larousse

۲۵ ـ **لاروس کوچك** Petit Larousse

۲٦ ـ **جزوه های خطی ومجله های متفرقه**.

تذکر

غلطهای ذیل، در موقع چاپ، رخ داده است مقتضی است اصلاح شود:

۱ ـ از صفحهٔ ۲٦ تاصفحهٔ ٤۲ درسر صفحه «فصل سیم» درست است.

۲ ـ صفحه ۳۱ سطر ۷ لفظ رواج درچاپ نگرفته است

۳ ـ درسطر (۱۷) از صفحهٔ ٤۲ کلمهٔ « تا » زیاد است

٤ ـ در سطر یکم از صفحهٔ ۱۱۷ « فلن یقبل منه » درست است

غلطهای دیگری هم شاید دیده شود که چون خواننده خودمتوجه میشود یادداشت نیازی نیست.

برادر ارجمندم آقای علی اکبر شهابی که اکنون در خراسان بارهٔ ازامور معارفی را عهده‌دار است درسال تحصیلی (۱۳ - ۱۳۱٤) که آخرین سال تحصیلی ایشان در دانشکده معقول و دانشسرایعالی بوده بموجب مقررات دانشگاه (که بایستی دانشجو پس از پایان دورهٔ تحصیل خود رسالهٔ بعنوان ختم تحصیل بنویسد و بنظر هیئت ممیزه برساند) رساله‌ای درشرح احوال و آثار دانشمند شهیر محمدبن جریر طبری برای دانشکده واین رساله را برای دانشسرا نوشته و هردو رساله در همان تاریخ بنظر استادان دانشمند رشتهٔ مربوط رسیده و مقبول افتاد .

اینک این رساله را همچنان که از زیردست نویسنده بیرون آمده بدست خواننده میسپارم وهیچگونه تغییری رادر آن روا نمیدارم چه آنکه در حقیقت آثار هرکسی درهر دورهٔ آینهٔ حقیقت نمای اوست که اگر فی المثل بخواهیم از ادوار مختلف حیات عکسی برداریم باید آثار آن ادوار را گرد آوریم ازاینروی شایسته چنان دیدم که این رساله بهمان سیاق که روز نخست تألیف یافته است چاپ شود تایادگاری از روزگار تحصیل مؤلف و نموداری از کار محصلین عالی باشد .

درخاتمه دوست ارجمندم آقای سبوحی مدیر محترم چاپخانه و کتابفروشی مرکزی راکه از مساعدت مادی در بارهٔ چاپ این کتاب دریغ نداشته‌است سپاسگزارم .

تهران-۳ اسفند ماه ۱۳۱٦ **محمود شهابی**

[illegible]
[illegible]
(١) – [illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] (١) [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

خلاصه اینکه ادبیات همیشه دوشادوش علم بوده است. درهرجا و هرزمان که از ذوق و زیبائی نمونه وجود داشته ناگزیر از ادبیات نیز اثری بوده است. ازاینرو، بتقریب، میتوانیم حدود و موارد ادبیات را بدینگونه بیان کنیم.

هرگفتار – منظوم یا منثور – یاکرداریکه دارای بهره‌ئی از ذوق و زیبائی، ظرافت و موزونی لطافت و نازك کاری باشد و بدین زیورخداداد آرایش و پیرایش یافته‌باشد، ازاینجهت، داخل در مقولهٔ ادب خواهد بود. (۱)

یك تن فیلسوف، ریاضی‌دان، شیمی‌دان، گیاه‌شناس، معدن شناس که علاوه بردانستن قضایا و مسائل وفورمولهای علم مخصوص خود، دارای استعداد و ذوقی است که میتواند در آموختن وگفتن و نوشتن آنها مراعات بهترین نظم و روش کند و هر مسئله را درجای خود آورد و تناسب و ارتباط معنوی آنهارا منظور دارد و الفاظ و عبارات را رسا و مطابق معانی ایراد کند: البته دارای روح و ذوق ادبی نیز میباشد واگر فقط یکمشت اصطلاحات و فورمولهای خشك یادگرفته وازارتباط دادن آنها بیکدیگر وآوردن هریك درمحل خود وریختن در قالب الفاظ سلیس ورسا، عاجز است عالمی است سطحی وجامد وابداً بهرهٔ از ذوق وادب نیافته است و ازینروی نه خود ازچند مشت معلومات درهم و برهم وغیر منظم خویشتن

---

(۱) **ابوعثمان جاحظ** علامه و ادیب قرن سوم هجری (وفات ۲۵۵) درتعریف ادب گفته است: «الادَبُ، الاخذُ مِن کلّ شیئی بطرَف.» ادب چیدن از هرخرمنی خوشه‌ئی و ازهربوستانی غنچه ایست.

نتیجهٔ میبرد و بتحقیق میرسد ونه دیگران ازوی استفاده میکنند .

گفتیم ادبیات هر ملت نمایندهٔ درجه افکاروفضائل وکمالات معنوی وزادهٔ هوش وذوق مردمان آن ملت است وچون درجهٔ هوش وذوق در ادوار مختلف ، براثر اسباب وعوامل گونا گون، درانقلاب وتغییراست، ادبیات نیز پیرو آن است : گاهی از بلندی و خوبی سربرآسمان میرساند و هنگامی از پستی وزشتی روی بنابودی و نیستی می آورد . زمانی نیز درحد وسط متوقف است .

در ادبیات ایران بعداز اسلام ــ که قسمتی از آن مورد بحث ما است ــ این حالات سه‌گانه بخوبی دیده میشود وازاین حیث میتوان آنرا بدریای بیکرانی مانند نمود که گاهی براثر بادهای تند وطوفانهای سهمگین درجوش وخروش افتد وموجهای کوه‌وش آن درسطح پهناوردریا پیوسته بلند گردد وهمی برروی هم غلتد و بار ازسر گیرد ، و هنگامی نیز درنتیجهٔ اعتدال هوا ونبودن اسباب محرك ؛ درغایت آرامش وسکون باشد وبرهمین حال ثابت ، زمانی نیز ارتعدّی وتطاول خس و خاشا کهای مجاور ، صفا و روشنی آب آن روی به تیرگی وسیاهی گذارد وطعم شیرین وخوشگوارش مبدّل بشوری وتلخی گردد .

از آسمان دانش وفرهنگ ایران نیز ، براثر وجود اسباب وعواملی زمانی اختران فروزانی مانند : **فردوسی ،سنائی ،نظامی ،سعدی ،حافظ ، صائب** طلوع کرده وازخودفروغ خاموش نشدنی بجای گذارده اند . همچنین نابغه هائی درفلسفه وحکمت چون **ابوریحان ، ابن سینا ،محمد زکریا ، خواجه نصیرالدین طوسی** ظهور کرده پرده ازروی بسیاری از مجهولات بشری برداشته اند . هنگامی نیز ، درسایهٔ آرامش وآسایش ، روش متوسطی درعالم علوم وادبیات برقرار بوده واوج وحضیضی مشهود ، درمیان نبوده است .

زمانی‌هم ؛ در نتیجهٔ هرج ومرج وآشوب وگرفتاری مردمان وتاخت وتاز ترکان و مغولان و دیگر ستمکاران و باتوجه نکردن پادشاهان‌وامیران بعلوم وادبیات وصنائع ، نور وفروغ ذوق وهوش روبخاموشی گذارده و ادبیات راه پستی وزشتی گرفته است .

مطالعه دراحوال سه‌گانهٔ فوق وتحقیق دربارهٔ عوامل واسباب آنها و پیدایش سبکها وروشهای گونا گون درادبیات دوره های مختلف ، از دلاویزترین موضوعات فکری ومباحث ذوقی‌است‌ولی درعین‌حال تشخیص دادن عوامل‌حقیقی و تمیز دادن سبکهای مختلف ازیکدیگر و بدست آوردن ارزش واقعی ادبیات هرعصر ازمشگلترین مسائل بشمار می آید ، زیرا مقصود اصلی ازتاریخ ادبیات ــ در اصطلاح امروز ــ تنها ذکر شرح حال‌وایراد برخی ازاشعار و آثار چندتن‌شاعر وسخندان ودبیر وهنرمند نیست بلکه غرض‌حقیقی پی‌بردن بعلل واسباب ترقی وتنزل ادبیات و مقدار تأثیر آنها دراخلاق وعادات اجتماعی و چگونگی ارتباطات آنها با ادبیات دیگران ونفوذ دریکدیگر وامثال اینها میباشد وچون‌این‌امور بستگی‌کامل باروحیات ومعتقدات مردمان‌هردوره و محیط وآب وهواو خصوصیات‌جغرافیائی‌واقلیمی وتاریخی‌وهمچنین‌اوضاع‌سیاسی ، اقتصادی و مذهبی و نظائر اینها دارد ، ازاینرو کسی‌که درصدد تحقیق ادبیات است باید درامور مذکوره نیز کنجکاوی بکند و ارتباط وتناسب آنهارا با ادبیات بدست آرد. اینگونه تحقیق بخوبی‌مستلزم مطالعات زیاد و تتبع واستقصاء بسیار است ومعذلك کسی که درین رشته‌کار میکند باید دارای ذوق سلیم و فکر مستقیم باشد و تاریخ ادبیات را در هر عصری چنان مطالعه کند که‌گوئی خود از مردمان آن عصر بوده است یعنی وقتیکه میخواهد دربارهٔ روحیات واخلاق‌شخصی وعقائد و افکار شاعری ؛ مثلا ؛ سخن راندو اظهار نظرکند باید کیفیت اوضاع واحوال سیاسی و مذهبی

زمان شاعر را درنظر آورد نه اوضاع عصر خودرا .

خطای بیشتر مؤلفین تذکره ها وتاریخ ادبیات از مراعاة نکردن همین نکته است . حتی برخی باندازهٔ کم فکر وسطحی ومقهور اوضاع خود هستندکه بهیچوجه وضعیات ومقتضیات عصر یرا که موضوع بحث شاعر یانویسندئی قرار داده‌اند درنظر نمی آورند و ازینرو بعضی نسبتها بآن شاعر یانویسنده میدهندکه اصلاً درعصر وی هنوز بوجود نیامده بوده‌است .

چنانکه در عصر حاضر علوم و فنون بشعبه‌های بسیار تقسیم شده و از هرشعبه شاخه‌های گونا گونی جدا گشته است و یك‌تن نمیتواند در همگی علوم وبلکه دریك شعبه از آن تحقیق کند و تخصص یابد ، همچنین ادبیات برشته های زیادی انقسام یافته واز راههای گونا گونی موردبحث و مطالعه گردیده‌است و ازینرو یك‌تن‌را توانائی نیست که در همهٔ رشته‌های آن بحث و تحقیق کند .

از جمله تقسیماتی که در ادبیات ــ ازجنبهٔ تاریخی ــ شده است ، تقسیمات اعصاری‌است . منشاء وعلت پیدایش اینگونه‌تقسیم ازاختلافات و امتیازاتی‌است که درادبیات هریك ازعصرهای ادبی ، ازجهت ترقی وتنزل و وجود سبکهای مختلف در ادبیات و خصوصیات و مزایای دیگر ، روی داده است . لیکن چون ادبیات دوره‌های مختلف همچون دانه‌های یك رشته بهم بستگی و پیوند دارد و بسا که آثار ادبی یك دوره در دورهٔ بعد ظاهر میشود ازاینرو نا گزیر کسی که میخواهد در ادبیات یك عصر مخصوص بحث کند . باید در اوضاع و چگونگی ادبیات دوره‌های قبل و بعد نیز مطالعه وتحقیق کند تا گسیختگی درمیان رشته‌های ادبیات روی ندهد و درنتیجه ، حقائق روشن گردد .

* * *

روی سخن ما درین رسالهٔ کوچك بسوی ادبیات دورهٔ صفویه

وخصوصیات ومزایای آن (بطور عموم) و تأثیر ارتباطات ایران وهند در ادبیات ایندو (بطور خصوص و تفصیل) میباشد.

موضوع خصوصی وتفصیلی که بیشتر بحث و تحقیق ما در بارهٔ آن میباشد، خودکلّی است مرکب ازاجزاء ومفرداتی که ناگزیر برای روشن شدن موضوع و بدست آمدن نتیجه، باید پیش ازشروع باصل مقصد مختصر آگاهی ازاجزاء ومفردات موضوع بدست آید، ودرواقع باصطلاح موضوع و قضیه تحلیل وتجزیه گردد تافهم حقائق ونتائج روشن و آسان شود.

مثلا میگوئیم یکی از نتائج ارتباطات ایران و هند پیداشدن وشیوع یافتن سبك مخصوص هندی است دراشعار فارسی و طرز افکار و خیالات هندیان در میان شعرای ایرانی. خود این موضوع مجمل مستلزم توضیحاتی است از قبیل شرح و تعریف سبك هندی و فرق آن بادیگر سبکها و مزایا و خصوصیات آن و علت شیوع یافتن آن در اشعار فارسی دورهٔ صفوی واینکه چرا مردمان هند دارای آن سبك و خیالبافیهای مخصوص بخود هستند، وبیان تاثیر آب و هوا و عادات و مذاهب وامور غریب وعجیب هنددر پیدایش آن سبك در میان هندیان ونظائر اینها. ازینرو ناگزیر؛ برای مطالعهٔ تحقیقی. درادبیات، باید در بارهٔ امور مذکوره ونظائر آنها نیز بحث و کنجکاوی شود. بهمین جهت درین رسالهٔ کوچك نیز پیش از شروع در مقصود اصلی، بوضعیت جغرافیائی واقلیمی هندوستان وعادات واخلاق وعقائد ومذاهب ودیگر خصوصیات آن سرزمین؛ از جنبهٔ ارتباط آنها باادبیات و تأثیر آنها درافکار وخیالات مردمان هند؛ مختصر اشاره شده است.

تهران – شب پنجم اردیبهشت ماه ۱۳۱٤

علی اکبر شهابی – خراسانی

فصل اول

اشاره بوضعیت جغرافیائی و اقلیمی هندوستان و برخی از امور غریب وعجیب آن سرزمین

غرض ما ازنگارش این فصل نه ازجنبهٔ بحث تاریخی یاجغرافیائی است بلکه از آنجهت است که عوامل مذکور ارتباط با ادبیات دارد و تأثیر در افکار و خیالات. چنانکه در مقدمه اشاره شد، ادبیات هر ملت با اوضاع جغرافیائی و اقلیمی و سوابق تاریخی وافکار فلسفی و عقائدمذهبی و عادات و آئینهای اجتماعی و نظائر اینها کاملا ارتباط مستقیم دارد ازاینروی ناگزیر برای تعریف و تحقیق ادبیات هرملت بایدنخست شمهٔ از عوامل مذکور بطور مقدمه بیان گردد تا معلوم شود که چرا ادبیات موضوع بحث، دارای خصائص و مزایای معینه ایست وادبیات ملت دیگری دارای خصوصیات دیگر.

همچنین هرگاه خواسته باشیم روابط ادبیات ملتی را با ادبیات خود بدست آوریم و تأثیر هریك را در دیگری معین کنیم لازمست که قبل از شروع بمقصود مختصری در چگونگی و خصوصیات ادبیات هر یك از دو ملت سخن رانیم و باسباب وعوامل طبیعی , اجتماعی اشارتی بکنیم.

چنانکه بیان خواهد شد یکی از تأثیرات مهم ادبی ایران وهند پیدایش سبك هندی است درادبیات ایران براثر آمیزش با هندیان وآشنائی بافکار وخیالات آنها. ازینرو مقدمةً باسباب وعواملی که در کیفیت مخصوص شعر و فکر هندی تأثیر بخشیده است اشاره میکنیم سپس بچگونگی تأثیر آن در ادبیات فارسی میپردازیم.

با ایرانیان هم مسکن و همزبان و هم مذهب بوده اند ولی هندیان بعداز اسلام بر اثر آمیزش بانژاد مغول، عرب، ترك حبشی یا سومالی ونژادهای دیگر، بدسته‌های بسیارمختلف از حیث صورت و شکل ظاهری و آداب و اخلاق، و مذهب وزبان و دیگرشئون بشری تقسیم گشته اند. درمیان مردمان هند ۱۰۶ زبان مختلف وجود دارد و هر دسته بزبانی مخصوص سخن میگویند (۱) از روی همین اختلاف زبان میتوان باختلاف دیانتهای اصلی و مذاهب ومسلکهای فرعی رائج در آنسرزمین پی برد قدیمترین مذاهب بشری و نیز جدیدترین آنها در هندوستان وجود دارد. خرافات و موهومات و کارهای غریب و عجیب و رسوم و آئین هائی که در بین مردمان بومی هند از قدیم معمول بوده و برخی از آنهاهنوز باقی‌مانده‌است درهیچ سرزمین دیگری وجود نداشته وندارد.

ازعادات غریب وزشتی که در میان هندوان معمول بوده سوختن انسان با آداب و رسوم خاصی بوده‌است: وقتیکه شوهر هند و زنی میمرده است زن بیچاره خویشتن‌را آرایش تمام میکرده و عطرهای زیادی بخود میزده‌است ودر مجمعی عظیم که از شمنها (علمای بودائی) و خویشاوندان خودش و دیگر مردمان فراهم‌شده و آتشی فراوان در آنمیان افروخته بوده است، خودرا باهمهٔ زینت و زیور در آن آتش مشتعل میانداخته و در پیش چشم گروهی بیخرد و دانش و موهوم پرست، بفجیع‌ترین‌صورتی جان‌میداده است و آنمردمان ابله بوی مینگریسته و درراه‌رضای معبود خودشادی وخرسندی میکرده‌اند. ازهمه بدتر آنکه گمان‌میکرده‌اندآن زن بدبخت درآنحال درنهایت‌خرسندی ونشاط است وازعالم مغیبات خبر میدهد.

(۱) دائرةالمعارف بزرك فرانسه

نیز جمعی از جوکان برای تکمیل مراتب نفسانی و وصول بدرجات ملکوتی خویشتن را در آتش بیداد خود میسوزانیده اند، برخی دیگر درحبس نفس بریاضت میکشیده وکاررا بدانجامیرسانیده اندکه هرچندروز یکبار نفس برمی آورده و این شیوه را کمال تکمیل و نهایت تحصیل می انگاشته اند از آنجمله درتناس جوکی بوده است که در ریاضت مذکور زحمتها کشیده و خودرا بدرجهٔ کمال رسانده بوده است چنانکه خان زمان یکبار زیاده از ده روز در زیر خاک کش داشته و بار دیگر لنگروار قریب ده روز در ته آبش داشته و معهذا ابداً باو آسیبی نرسیده است !! در ولایت پنجاب شوریدهٔ بوده است که دل از عالم بر کنده و گوشهٔ زمینی را شکافته و پهلوی چپ را در آن شکاف نهاده و دست از خوردن کشیده و چشم از غنودن پوشیده و سالها بدین روش بسر برده است . ناقل (محمد یوسف نامی) نوشته است که من آنشخص را دیده ام و ازمردمی که در آن نواحی بودند شنیدم که مدت بیست و دوسال است که آن بیچاره برهمین نسق بوده : در اینمدت نه پا کشیده و نه دست افکنده و نه غذائی خورده وفقط ببوی طعام قناعت کرده است . /۱/

اگر خواسته باشیم یکی از امور غریب و عادات عجیب مخصوص هند را در اینجا نگارش دهیم باید از مقصود اصلی صرف نظر کنیم و در بارهٔ خود این موضوع کتاب بزرگی گرد آوریم . غرض از نگارش چند حکایت فوق اشارهٔ بود مختصری از مفصل و بدست دادن نمونهٔ از غرائب سرزمین هند، در حقیقت میتوان هندوستان را بواسطهٔ آن همهٔ

(۱) تذکرهٔ هفت اقلیم تألیف امین احمد رازی . نسخهٔ خطی کتابخانهٔ مجلس شورای ملی

امور شگفت انگیز و رسوم عجیب که در آنجا رائج است ، « سرزمین اسرار و غرائب » نام گذارد .

لازمهٔ وجود این گونه امورغریب و عجیب در تمام اطوار زندگانی و وضعیت عوامل طبیعی یك مملکت آنست که افراد آن در هنگامی که پا بروی آن زمین میگذارند و چشم باز میکنند ودارای تمیز و ادراك می‌شوند خود را در محیط غرائب و اسرار می بینند و از انیروی خود نیز دارای اندیشه ها وخیالات پیچ‌درپیچ ودور از محیط طبیعت میشوند و در نتیجه ، سبك مخصوص هندی و طرز افکار و خیالات غریبه هندیان که میتوان برآن نام « **خیالبافی** » گذارد ـ در ادبیات هندی ظاهر میشود و براثرارتباطات ایران و هنددرقرون مختلفه که بعداً بتفصیل بیان خواهد شد ، رشحهٔ از آن سبك و طرز کم وبیش ، داخل ادبیات ایران و فکر شعرای ایرانی میگردد و هر چند روابط و مبادلات ادبی دو مملکت زیاد تر میگردد این تأثیر فزونی می‌یابد و آشکار تر میشود.

تأثیرات کیفیت اقتصادی درفکر وسبك ادبی هندیان

یکی دیگر ازعوامل محیط هندوستان که در طرز فکر وساختمان دماغی شاعر ، نویسنده و فیلسوف هندی تأثیر زیاد بخشیده است عامل اقتصادی است .

باید دانست که عامل اقتصادي یعنی کیفیت وسائل زندگانی ازحیث فراوانی وکمی و از جهت سختی وآسانی تحصیل آن تأثیرزیاد درروحیات و افکار افراد یك مملکت می‌بخشد وتأثیر مذکور در طرز فکر یك تن

شاعر و ادیب، که حساس ترین افراد جامعه است، شدید تر و آشکار تر است. تماشای از اثر یك شاعر و چگونگی اشعارش که آیینهٔ کیفیت درونی و سبنده وضعیت اجتماعی اوست، می توان بکیفیت زندگانی او از حیث فراخی معیشت یا تنگی آن پی برد.

مردمان هند برای تحصیل روزی و تهیهٔ وسائل زندگانی کمتر دچار رنج و کوشش و زحمت میشده اند: در آن سرزمین پهناور همه گونه نعمت واسباب معیشت فراوان وتحصیل آن بر همه کس آسان ووسائل عیش و خوشی برای همگی مردم آن دیار مهیا بوده است در نتیجهٔ این عامل روح جدیت و کوشش و حرارت در هندیان و بالملازمه در آثار فکری آنان کمتر وجود داشته است مردمان هند اغلب بر اثر عامل مذکور ضعیف المزاج سست اراده متمائل به بیکاری و استراحت بوده اند و این کیفیات بخوبی در آثار فکری آنها مشهود است

یك تن هندی بی آنکه با خود زاد و توشهٔ همراه بردارد میتوانسته است بهر ناحیهٔ هند مسافرت کند و بخوبی و آسانی امرار معاش نماید: «.....یکی از خوبیهای هند آنستکه مسافر را احتیاج بزاد و همراه نیست چه در هر منزل خوراك وعلیق چارپا و محل آسایش موجود است وسلسله آمد و رفت در هیچوقت از یکدیگر گسسته نمیگردد. خصوص در زمستان از غایت اعتدال هوا تردد بیشتر است:

ای خوشا فصل دی بهندستان   که شود خانه وچمن بستان
نه نی از برف، پنبه پشت شود   نه زسرما شکنج مشت شود
نشود سبزه کم زدشت فراخ   نه زپوشش برهنه گردد شاخ

و دیگر هرنوع کسیکه باشد منعی و تکلیفی نمیباشد در استیفای لذت نفسانی. آنچه هوا پرستان وجوانان را درهند میسر است درهیچ دیار نیست(۱)

همین فراوانی وسائل زندگانی وآسانی تحصیل زر و سیم درهندوستان بسیاری از دانشمندان و سخنوران نامی ایران را در قرون مختلفه بسوی آنجا کشیده که بعداً شرح آن داده خواهد شد و نیز از همین راه است که مردمان سیاسی قرون اخیره خاک آن سر زمین ا « طلاخیز » میدانند

(۱) امین احمد رازی در تذکرهٔ هفت اقلیم .

فصل دوم

نمونهٔ از عقاید و فلسفه و عادات و عرفان و شعر هندیان

مقدمه ـ تمدن و معارف هندیان از قدیمترین آثار فکری بشر است. خود مردمان هند آغاز تاریخ تمدن خویش را بزمانهای بسیار قدیم و دور نسبت میدهند و در این زمینه داستانها و افسانه های شگفت انگیز دارند. ولی با اینکه بیشتر گفتار آنان در این زمینه جنبهٔ اساطیری دارد (همهٔ ملل کم و بیش این داستانهای اساطیری یا میتولوژی Mytologie دارند و خود آنها نیز قسمتی از ادبیات محسوب میگردد و ارزش فکری هر ملت را معین میکند) معذلك این اندازه مسلم است که برخی از کتب دینی و آثار علمی و ادبی هندیان از باستانی ترین آثار فکری انسان است. از آن جمله است: کتاب مذهبی و مقدس ودا (۱) و دو کتاب منظوم

---

(۱) ودا Vebas کتب مقدس هندوان است که بزبان سنسکریت (زبان اصلی مرده هند) نوشته شده است بعقیدهٔ هندوان آیات این کتاب مقدس بر براهما الهام و وحی شده است. ودا مجموعه ایست مرکب از ده هزار مناجات ها. آیات قربانی، آیات وعد و وعید، و غیره (این کتاب را ابو ریحان بنام بید در کتاب ماللهند ... نام میبرد و شاید اصل سانسکریتی آن بید یا بیده بوده و بعدها بصورت ودا در آمده است ـ تبدیل باء به واو ـ و بالعکس در زبانهای قدیمی آریائی زیاد بوده است چنانکه وارات و ورزت پهلوی باران و بزرگ شده است.

مذهبی و ادبی مهابها راتاوراماینا [۱] ،

دربارهٔ معتقدات فلسفی و مذهبی هندوان کتابهای بسیاری بفارسی، وعربی نوشته شده است خود هندیان نیز در این زمینه کتابهائی بفارسی تألیف کرده اند. از بهترین منابع و نزدیکترین آنها بحقیقت و واقع یکی کتاب **«الهند من مقولة مقبولة فی العقل او مرذولة»** تالیف داشمند بزرگ و خوش ذوق ایرانی ابو ریحان بیرونی است [۲] در این کتاب نویسندهٔ محقق آن از رو حیات مردمان هند و عادات و اخلاق و مذهبشان ونیز از عقائد فلسفی آنان در بارهٔ آفرینش و آغاز و انجام جهان و همچنین از معتقداتشان در بارهٔ هیئت و نجوم و از کتب مذهبی و علمی و ادبی و شعر آنان بتفصیل و تحقیق سخن رانده است و گویا یکی از علل

(۱) «مهابهار اتا mahabharata کتاب داستان قدیم هندوان دارای اشعار مذهبی و رزمی است که بسانسکریت نوشته شده است وعدداشعارش بالغ بدویست هزار شعر میشود و در آن جنگهای کراوا Karava و باندا وا Pandava و پس از آن فتوح کریشنا Krichna وآرجونا Ardjouna شرح داده شده است - (قرن ۱۶ یا ۱۵ - قبل از مسیح) . Ramayna اشعار سانسکریتی که هم مذهبی است وهم رزمی و اشعار آن بالغ بر ۵۰۰۰۰ هزار شعر میشود . در این کتاب فتحهای راما Rama یان شده است .

(۲) احمدبن محمدبن احمد بیرونی (بنا بنقل صاحب روضات ، صاحب طبقات النحاة اسم ابوریحانرا محمدبن احمد ضبط کرده) از بزرگان داشمندان اسلامی وچنان است که صلاح الدین صفدی در باره اش گفته : خوش معاشرت و حاضر جواب ونیك کردار بوده و روزگار مردی چنودانشمند و بافهم نیاورده است› . شمارهٔ مؤلفات وی که همه سودمند و مهم میباشد بسیار است . یاقوت گفته است : تصانیف ابوریحان ، در نجوم و هیئت و منطق و حکمت بیشتر از آنست که شماره شود ومن خود فهرست کتابهای ویرا بجامع مرو دیدم که برشصت ورق نوشته شده بود» وفاتش بنا بانچه از ریاض العلما نقل شده در چهارصدوسی واندی واقع گردیده است

مسافرت وی بهندوستان تحقیق از حالات و عقائدهندوان بوده است .

دیگر کتاب جوك‌هندی است که دربارهٔ معتقدات و آراء هندیان تألیف شده و بفارسی ترجمه گشته‌است .

محمد قاسم‌فرشته‌نیز در کتاب‌تاریخ‌خود موسوم بگلشن‌ابراهیمی معروف بتاریخ فرشته فصلی در اینخصوص نوشته وخلاصهٔ عقاید هندیان را در آن‌فصل ذکر کرده‌است و مأخذاوترجمهٔ کتاب مَهاْبهارات بوده است . مینویسد که مبسوط ترین کتابی که دراینعصر ازهندوان در دست است کتاب مهابهارات است و آنراشیخ ابوالفضل فیضی ابن شیخ مبارك در زمان جلال‌الدین‌محمد اکبرپادشاه‌ازهندی بفارسی ترجمه کرده‌است و ازیك‌لك بیت متجاوز است .

چون غرض اصلی ما دراین رساله بحث ازعقائد و عادات هندیان نیست و فقط ارجنبهٔ رتباط آن باادبیات وتأثیراتی که دراوکار وخیالات‌شاعر هندی بخشیده است ، نظرداریم ازاینروی محض‌بدست‌دادن نمونه قسمتی از کتاب تاریخ فرشته‌رادراینجا باختصارنقل میکنیم برای‌تحقیق‌مفصل تر بمراجع مبسوط مراجعه‌شود :

« در چگونگی آفرینش سیزده‌طریق‌در کتاب مهابهارات مذکور است که‌همهٔ آنها ردا ستدلالیان قابل‌قبول‌نیست. مدار گردش روزگار نزد هندوان بر چهار دور است: اول **ست یوك** . دوم - **ترتایوك** . سوم - **دو آپریوك** . چهارم - **کلییوك** . هرگاه‌دور «کلیبوك» تمام‌شودباز ازسر دور «ست‌یوك» آغازمیشود وبکلیبوك‌منتهی‌میگردد همیشه منوال جهان برین بوده‌و از انجام آن‌نشانی پیدانیست و از گفتهٔ‌برخی از براهمه‌چنان

بر می‌آید که این جهان بپایان میرسد وروز حشر ونشری میآید بهر حال مدت «ست یوك» باعتقاد هندوان هفده لك وبیست وهشت هزارسال متعارف است !! و در این دور اوضاع جهانیان بر صلاح و سعادت و امن و امان است و عمر طبیعی انسان در این عهد یك لك سال عرفی است (!) .
امتداد دور ترتایوك دوازده لك ونودوشش هزارسال متعارف است ودراین زمانه سه حصه اوضاع آدمیان بمقتضای رضای الهی است وعمرطبیعی انسان ده هزار سال عرفی است (!) .

دورسوم هشت لك و شصت وچهارهزارسال متداول است و دراین دورروش جهانیان بر درست گفتاری وراست کرداری باشد و عمرطبیعی مردم هزارسال معمولی است . وعمربابا آدم و نوح وامثال ایشان را که هزار و قریب بهزارسال نشان میدهند اهل هند قبول می کنند ومی گویند چون ایشان در اواخرعهد «دوآپر یوك» بوده‌اند ، عمرشان بآن اندازبوده است (!) .

مدت دور چهارم چهار لك و سی ودوهزار سال عرفی است و در این دورسه حصهٔ از اطوار مردمان برنا راستی ونادرستی است وعمر طبیعی دراین دور صدسال است . ضابطهٔ ایام هر دور آنست که مقدار «کلیبوك» هر گاه مضاعف شود مدت ایام «دوآپر یوك» است وهرگاه مدت ایام دو آپر یوك اضافه گردد مدت «ترتایوك» باشد و هرگاه مدت ترتایوك زیاده شود مدت «ست یوك» است وبحساب اهل هند الحال که تاریخ هجرت به ۱۰۱۵ رسیده از دور کلیبوك چهار هرار وششصد وهشتاد وچهار سال سپری گشته است .

باتفاق اهل هند ، حضرت باریتعالی نخست پنج عنصر آفریده: چهار،

و یکی دیگر آکاس . . عوام هند میگویند مراد از آکاس آسمان است ولی خواص ایشان اینعقیده را تکذیب میکنند و میگویند حکماء قائل بوجود آسمانی نیستند و آنچه مرئی میگردد هواست. وستارگان که در بالا منظر میآیند ذات قدسیه بزرگان سلف میباشند که بوسیلهٔ ریاضات نفسانی و عبادات قدسی نورانی هیکل و روحانی پیکر شده اند . . . برخی که بدرجهٔ کمال رسیده اند ستاره های بزرگ شده اند و هرگز بعالم پائین برنمیگردند و بعضی که دون مرتبهٔ کمالند بقدر حال بر آسمان بلندی و سروری صعود نموده باز بعالم سفلی مراجعت می کنند(۱)» .

روش هندوان در فلسفه و عرفان بیشتر جنبهٔ ریاضت و اعمال شاقهٔ بدنی دارد طریق وصول بحق و کمال را در تکمیل و تقویت قوای نفسانی میدانند و عموماً برای نیل باین مقصود راه را منحصر در تمرین ریاضات بدنی و تحمل مشقات و رنجهای سخت جسمانی تصور می کنند و چنانکه بتواتر در کتابها نوشته اند و کسانی درعصر ما نقل کرده اند، کسانیکه در اثر ریاضات بدرجهٔ از درجات کمال نفسانی رسیده اند کارهای شگفت انگیز و خارق العاده مینمایند . باری فلسفه و عرفان هند، رویهمرفته، جنبهٔ اشراق دارد نه مشّاء یعنی راه وصول بکمال و حقیقت را در تکمیل نفس میدانند نه در استدلال و برهان و طریق تجربه و استقراء از طبیعت .

بعضی از کارهای غریب و ریاضات شگفت انگیز هندوان، در راه تحصیل کمال و تکمیل نفس، درفصل گذشته بطور نمونه ذکر شد از اینرو در اینجا بتکرار آن نمیپردازیم .

روش تصوف و عرفان هند در اشعار خود هندیان و در اشعار سبك هندی

(۱) خلاصهٔ از تاریخ فرشته . جلد ـ ۱ .

بخوبی دیده میشود چنانکه عارف و مرتاض هندی برای رسیدن بکمال بدن خود را معرض مشقات و رنجهای گوناگون و غریب و عجیب از قبیل : نفس نکشیدن چندین ساعت غذا نخوردن چندین هفته وماه، روی یکپا ایستادن چندین ماه و سال، دراز کردن یکدست وحرکت ندادن آن در مدت زیاد و امثال اینها قرار میدهند همچنین شاعر هندی خیالات پیچ درپیچ و اندیشه‌های غریب و عجیب و افکار دوراز طبیعت را در اشعار خود ظاهر میسازد . همیشه در شعر خود راههای پرپیچ و خم عوالم وهم و خیال و دنیای مجرد و کمال را میپیماید . از مظاهر زیبا و آثار دل انگیز طبیعت لذت نمیبرد و خلاصه چنان در عالم وحی و تحصیل غرق است که مجال استفاده و استلذاذ از جهان محسوس پیدا نمیکند .

معارف و شعر هندیان

ابوریحان در کتاب مالِلهند . . . شرحی مبسوط در باره کتب نحو وصرف و شعر هندیان ایراد کرده است . در اینجا بترجمه و اختصار قسمتی از آن میپردازیم .

« . . . بید (گویا همان وِدا vedas باشد) معنیش علم بآنچه غیر معلوم است می باشد و آن کلامی است منسوب بخدا از زبان براهم . براهمه این کتاب را تلاوت میکنند ولی معنی آنرا نمیفهمند و همچنین در بین خود آنرا بعضی از بعضی دیگر فرا میگیرد . . . . برای طبقهٔ بیش وشودر(۱) روا نیست آنرا گوش بدهند چه رسد باینکه آنرا

(۱) هندیان از آغاز ورود بسرزمین هند افرادخودرا بچندین طبقه تقسیم کرده بودند که دررأس طبقات طبقهٔ برهمنیا یا طبقهٔ متبرك و مقدس قرارگرفته بود . بعد صنف اشراف و نظامیان و اصناف و تجار . طبقات پست را نجس و پلید مشمرده و پر Paria میگفتند وبهیچوجه معاشرت با آنان را روا نمیداستند و آن بیچارگان را از حق درشئون اجتماع و تمدن بیکردند . طبقه بیش وشودر از طبقات غیر عادی بوده است . شاید علت عمده در توقف تمدن هندوستان همین طبقه‌بندی افراد بوده است .

تلفظ وقرائت کنند و اگر اتفاقاً چنین کاری از یکی ازآن دو طبقه‌سرزند براهمه اورا بوالی و حاکم میسپارند و او بقطع زبان آن بیچاره فرمان میدهد . بیذمشتمل است در آیات : اوامر ، نواهی ، ترغیب ، ترهیب ، ثواب عقاب و اکثر آن مخصوص است بتسابیح و قربانیهای آتش که از حیث شماره لایتناهی است . استنساخ و کتابت بیذرا هندوان جائز نمیدانند زیرا مقروء بآهنگها و الحانی است که‌قلم عاجز از بیان آنهاست وعلاوه برای جلوگیری از وقوع زیادت و نقصان درآن •••• چنان گمان دارند که برخی از فقرات و آیات آنرا نباید در آبادانی بخوانند زیرا میترسند که زنان و حیوانات آبستن بچهٔ شکم خود را سقط کنند از اینرو برای قرائت آن فقرات بصحرا میروند•••• و کتاب مذکور دارای اوزانی است نظیر اراجیز (وزن اشعار رزمی در عربی . جمع ارجوزه) و بیشتر آیات آن بوزنی است که هندوان آنرا شلوك مینامند .

اما کتابهای پران (پرانها ـ پران یعنی اول و قدیم) هیجده است وبیشتر آنها با سامی حیوانات و انسان و ملائکه است زیرا مشتمل بر قصص و اخبار آنها است .

همچنین هندوان را کتابهائی است درفقه و در کلام و درزهد و تأله و طلب خلاصی از دنیا مثل کتاب گود(بنام نویسندهٔ آن) و کتاب سانك (درالهیات) و کتاب پاتنجل (در طلب خلاصی از دنیا و اتحاد نفس بمعقول خود) وغیر اینها . » (۱)

کتب اهل هند در هرموضوع که باشد ، چنانکه از گفتهٔ ابوریحان ودیگران بر میآید بیشتر منظوم بوده است وهندوان بکتب نثری چندان

(۱) ماللهند .... ص ٦٠ چاپ لیپزیك .

نخستین کسیکه صنعت عروض را در میان هندوان ، استخراج کرد پنگل و چلت ، زنند و مشهورترین کتب آنها در این فن کتاب کیست (بنام نویسندهٔ آن) میباشد که از کثرت معروفیت واشتهار علم عروض معروف بآن شده است

هندوان برای شماره حروف (هجاها) (در علم عروض) تصاویر و علاماتی میکشند نظیر آنچه خلیل ابن احمد (۱) و عروضیون ما برای ساکن و متحرك وضع کرده اند . اشکال متحرك و ساکن در عروض هندیان چنین است : >۱ علامت چپ (بر وفق کتابت هندیان که از چپ بوده است لك نامیده میشود و نمایندهٔ خفیف است وعلامت راست گر نامیده میشود و نمایندهٔ ثقیل است و وزن آن در اندازه گرفتن ضعف خفیف است چنانکه دو خفیف بمنزله یك ثقیل است • • • •

و کتابهای هندیان در علوم منظوم است بانواعی از وزن موافق ذوقشان وقصد ایشان آن بوده است که کتب همچنان بر صورت نخستین محفوظ بمانند زیرا چون دارای وزن مخصوصی هستند اگر زیادت یا نقصانی در آنها رخ دهد بزودی آشکار می گردد و خلاصه آنکه اعتماد ایشان بر نظم است نه نثر . » نقل و ترجمه از ماللهند • • • ابوریحان

(۱) خلیل بن احمد نحوی واضع علم عروض و استاد سیبویه و مؤلف کتاب نفیس «العین» که در سال ۱۰۰ هجری متولد ودرسال ۱۷۷ یا ۱۷۵ یا ۱۷٤ دربصره وفات یافته است .

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

از آن اوریان برگزین ده هزار — نرو ماده بر زخم بربط سوار
که استاد بر زخم دستان بود — وز آواز او رامش جان بود
فرستی بر من ، مگر کام من — بر آید از آن نامدار انجمن
چو نامه بنزدیك شنگل رسید — بر از فخر بر چرخ گردون کشید
هم آنگاه شنگل گزین کردزود — ز لوری کجا شاه فرموده بود
براه بیابان برون آمدند — که داند کز آن راه چون آمدند

دیگر داستان برزویهٔ طبیب ودانشمند است که در عهد انوشیروان بفرمان آن شهنشاه عظیم الشان ، برای بدست آوردن **کلیله ودمنه** بار سفر هندوستان بست و بدان سر زمین شد و با رنج و زحمت بسیاربمقصود نائل گردید و ترجمهٔ پهلوی کتاب مذکور را بایران آورد. ودیگر داستان شطرنج و نرداست که بنا بر آنچه نوشته اند ، پادشاه هند شطرنج را برای انوشیروان فرستاد و بزرگمهر (بوزرجمهر) مهین دستور آن شاهنشاه در مقابل آن بازی نرد اختراع کرد و خسرو انوشیروان آنرا برای پادشاه هند فرستاد .

بعضی از محققین چنان عقیده دارند که ایرانیان قدیم حکمت و فلسفه و مخصوصاً مبادی واصول تصوّف وعرفان را از هندیان فرا گرفته اند و دورنیست که این فرض در قسمت تصوف وعرفان نزدیك بحقیقت باشد. از جمله قرائن و اماراتی که آشنائی ایرانیان را بعلوم هندیان ثابت میکند آنستکه در زمان هرون الرشید که کتب ملل ممالك مفتوحه بزبان عربی ترجمه می‌شد و از جمله کتابهای هندیان بود ، مترجمین کتب هندی بیشتر ایرانیان بودند که علوم هندی‌را از زبان اصلی هندیان

(سانسکریت) یا پهلوی بعربی ترجمه و نقل میکردند.

با این وصف، روابط ایران و هند قبل از اسلام و مخصوص نزدیکهای ظهور اسلام و چند قرن بعداز آن چندان زیاد نبوده وعمومیت نداشته است. بویژه روابط ملّی و ادبی؛ چنانکه بعد از اسلام پیدا شد؛ بسیار نادر و شاید هیچ وجود نداشته است و نمونهٔ که ازروابط بین دو مملکت ذکر شد در میان چند قرن یك بار روی میداده و آن هم ادبی و ملّی نبوده است.

شاید علت عمدهٔ این امر همان اخلاق و عادات و افکار مخصوص هندیان بوده است که پس از سکونت در سرزمین اسرار آمیز هندوستان کم کم، براثر تاثیر آن محیط در آنان، از حیث آداب و اخلاق و افکار از برادران و همنژادان ایرانی خود ممتاز شدند و دارای عادات وافکار غریب گردیدند چنانکه سرزمین، شهر، علوم، آداب ومذهب را منحصر بهمان خود میدانستند و از اینرو خود پسندی و غروری مخصوص پیدا کرده بودند و بالنتیجه با دیگر ملل آمیزش نمیکردند. بعلاوه حرص و اصرار زیادی درحفظ معلومات خود داشتند واز آموختن بدیگران امساك و بخل میکردند: «.... وحماقت دردی است که برای آن داروئی نیست چه آنکه اهالی هند گمان دارند که زمین منحصر است بزمین آنها ونژاد بشر منحصر است بنژاد هندوان و پادشاهان منحصرند در ملوك ورؤسای آنها و دین منحصر است بدین آنان و علم فقط همان است که درنزد آنان می باشد از اینرو بسی مقام خود را بلند میدانند و خود پسندی و نخوت و غرور زیاد در دماغ خویش راه میدهند و در نتیجه همچنان در حال

نادانی باقی میمانند.

همچنین از طبیعت هندیان بخل ورزیدن و امساك کردن است از آموختن معلومات خود بدیگران، چنانکه هرگز علوم خود را بمردمان سرزمین خودکه آنان را نا اهل گمان کنند نمی آموزند چه رسد بمردم سرزمین‌های دیگر. علاوه‌براین، هندوان چنان گمان دارند که دردنیا غیراز شهرهای آنان شهر دیگری نیست و بجز ساکنین هندوستان مردمان دیگری وجود ندارند و از برای مردمان غیر از علوم آنان علوم دیگری نمیباشد و بهمین جهت اگر بشنوند که در خراسان علومی غیر از علوم آنان و دانشمندانی بجز علمای آنان وجود دارند، گوینده‌را نسبت بجهل میدهند و سخنش را تصدیق نمیکنند در صورتیکه اگر بنواحی وممالك دیگر مسافرت میکردند و با مردمان غیر ملت خود آمیزش مینمودند همانا از این اندیشهٔ ناروای خود بر میگشتند و از جهل خود بیرون می آمدند. ولی مردمان پیشین هندوستان باین درجهٔ از غفلت و غرور نبودند چنانکه **براهمهر** که یکی از دانشمندان و فضلای آنان بوده است هنگامیکه امر بتعظیم برهمنان میکند میگوید: یونانیان، با اینکه پلید و نجس هستند، چونکه ممارست و تدرّب در علوم کرده اند و از اینروی برغیر خودشان برتری وسرفرازی جسته اند، برما واجب است که آنان را بزرگ بشماریم و تعظیم کنیم . . . و نیزاعتراف داشتند باینکه آنچه را یونانیان از علم در یافته اند بیشتر و بهتر است از آنچه بهره و نصیب آنان گشته‌است.» (نقل وترجمه ازماللهند.. ابوریحان ص ۱۱ چاپ لیپزیك

روابط بعداز اسلام

پس ازدست یافتن مسلمین برحدود وثغورمملکت وسیع هندوستان و لشگر کشیدن بشهرها و نواحی آنجا وگشودن یکی یکی از آنها، روابط ایران

و هند صورت دیگر میگیرد وروز بروز رو بفزونی میگذارد و رفته رفته کار بجائی میرسد که هندوستان یکی از مراکز مهم ادبیات و زبان فارسی میگردد و حتی در مدت چند قرن رواج و شیوع ادبیات و شعر فارسی در آن سرزمین بیشتر از ایران میشود چنانکه شرح آن داده خواهد شد.

نخستین حملهٔ مسلمانان بحدود هند در زمان عثمان اتفاق افتاد که تاحدود شمالی و غربی هندوستان پیش رفتند و با راضی « سند » دست اندازی کردند ولی بضبط و نگهداری آن نپرداختند و حکام و عمالی ازخود در آنجا برقرار نکردند.

دردورهٔ سلطنت امویان، حجاج بن یوسف ثقفی که ازطرف عبدالملك ابن مروان چهارمین خلیفهٔ اموی، عامل کوفه بود و برعراقین حکومت میکرد چندین بار لشکر بسوی سند فرستاد. اولین سردار نامی و رشید او که داخل زمین سند گردید، محمدبن قاسم بن منبه ثقفی (برادر زاده و داماد حجاج) بود (۹۲ هجری) که ازطرف سیستان وارداراضی سند گردید وشهر **بمهنو** را گشود و **منصوره** نام گزارد و همچنین شهر **مولستان** را بنام **معموره** مبدل کرد (۱) سپس داخل سرزمین هندوستان گردید و رایات او تا آخر **قنوج** پیش رفت (۹۵ ه) در زمین **قندهار** و حدود **کشمیر** قدم گذارد. (۲)

مسلمین بواسطهٔ اینکه خاك هند ازمراکز اسلامی دور بود چندان خودرا مشغول گشودن شهرهای آن نکردند و غازیان وجنگجویان عرب از حدود **کابل** و آب سند فراتر نرفتند فتح عمدهٔ هندوستان و رواج

۱ — مالالهند . . . ابوریحان ص ۱۱ چاپ لیزیك .

۲ — سبحة‌المرجان .

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

خواندند و سکه بنام اوزدند .

فاتح بزرگ هندوستان درواقع سیف الدوله پسروجانشین سبکتکین است که ازسال ۳۹۲ تا سال ٤١٦ هجری دوازده بارلشکر بهندوستان کشید و هر بار شهر های بسیار بگشود و جواهر و نفائس گرانبها و بی نظیر از آنجا بدست آورد بیشتر بتکده ها را خراب کردو بجای آنها مساجد و معابد اسلامی بنا نهاد تا آنکه در سال ٤١٦ بر بزرگترین و مقدسترین بتکده های هندوستان یعنی سومنات دست یافت و بت بزرگ آنجارا شکست وجواهر وغنائم غیر محدودی از آنجا بایران آورد (۲۰ ملیون دینار)

در این لشکر کشیها گروه زیادی از دانشمندان ، شعرا وفضلای ایرانی در رکاب محمودبودند که ازمشاهیرآنها فرخی ، عنصری عسجدی میباشد که هر یك قصیده یا قصائدی مطول در فتح سومنات و درتوصیف قلعه های محکم هندوستان و کوههای عظیم وسایر مناظر آنجا و کیفیات مسافرت و جنگ بنظم آورده اند (۱)

از این زمان زبان فارسی کنونی کما بیش گو شزد مردمان هند گردید و گروهی از آنان رغبت بآموختن این زبان کردند جمعی ازایرانیان و فارسی زبانان که در این سفرها شرکت داشتند هوا و وضعیات سر زمین

---

(۱) فرخی را در فتح سومنات دو قصیده است بمطلعهای ذیل :

۱ — فسانه گشت و کهن شد حدیث اسکندر   سخن نوآر که نو را حلاوتی است دگر

۲ — یمین دولت، شاد زمانه بادل شاد   بفال نیك کنون سوی خانه روی نهاد

عسجدی را نیز قصیده ایست بدین مطلع :

تا شاه خسروان سفر سومنات کرد   کردار خویش را علم معجزات کرد

هند را خوش کرده و در آنجا سکونت اختیار کردند و خلاصه اینکه ازاین هنگام تخم زبان و ادبیات فارسی در خاك هندوستان افشانده شد وطولی نکشید که ثمرهٔ آن ظاهر گردید وبسرعتی عجیب روبنموّ و از دیادگذارد چنانکه در عصرهای بعد، زبان فارسی یگانه زبان علمی وادبی و درباری هندوستان گردید.

محمود خود در هندوستان توقف نمیکرد و مرکزی را در آنجا برای اقامت و سکونت خویش اختیار نکرده بود ولی اعقاب‌وی پس‌از آنکه رو بضعف گذاردند و مورد تهاجم و حملات پادشاهان غوری گردیدند ناچار هند را پناهگاه خود ساختند و در گوشه و کنار آن بتصرف پرداختندچنانکه **خسرو شاه** پس‌از مرك پدرش**بهرام شاه** از ترس سلاطین غوری بهندوستان گریخت **ولاهور** را مرکز خود قرار داد و پسر وی **خسرو ملك** نیز در **لاهور** اقامت داشت تا آنکه در سال ٥٨٢ **معزالدین محمد سام غوری** لاهور را نیز از چنگ **خسرو ملك** آخرین دودمان غزنویان بدر آورد و سلسلهٔ این خاندان را که قریب دو قرن در ایران و هندوستان فرمانروائی کردند منقرض ساخت و از آن پس نفوذ غوریان در هندوستان رو بفزونی گذارد و در سال ٥٨٩ معزالدین محمد سام غوری **دهلی** را نیزمسخر کرد وپایتخت قرار داد و از آن زمان شهرهاي مختلف هند کما بیش تحت استیلای سلاطین مسلمان در آمد(١)

غزنویان اگرچه تا اواخر قرن ششم بر قسمتی از هندوستان

(١) سبحة‌المرجان

(١) [illegible]

[illegible]

(١) [illegible]

(١) [illegible]

[illegible]

[illegible] (٨٠٧ — ٥٥٧) [illegible]

[illegible]

(١) : [illegible]

[illegible]

حکمروایان این شعبه عبارتند از: عمر شیخ بهادربن تیمور، رستم میرزاابن عمرشیخ ـ بایقرامیرزاابن‌عمرشیخ ـ سلطان‌حسین‌بهادربن سلطان منصور وبدیع الزمان میرزا ـ این سلسله بدست محمد خان شیبانی اوزبك منقرض شد.

۳ **اولاد میران شاه بن امیر تیمور** که برهندوستان دست یافته اند و سالهای دراز در آن کشور پهناور حکمرانی میکردند تا بدست انگلیسان از میان رفتند.

مقدمات تشکیل سلطنت‌این خاندان بدینقرار است که جلال‌الدین میران شاه گورکانی پسر امیر تیمور، در زمان پدر حکومت عراق عجم و عرب و آذربایجان ودیاربکر و شامبوی واگذارشده بود. چون‌تیمور بسوی هندوستان لشکر کشید تمام ممالك مذکور د بعهدهٔ اووا گذار شد پس از مرك تیمور در ۱۷ شعبان از سال ۸۰۷ ه (۱۹ فوریه ۱۴۰۵ میلادی) ابابکرمیرزا پسر بزرگ میرانشاه‌متصدی‌رتق‌وفتق‌امورممالك‌پدر خودگردید. میرانشاه‌راهشت پسربود واز آن جمله‌سه تن‌معروف‌شده‌اند:
۱ ـ **سلطان‌خلیل** که‌پس از تیمور در ماوراء النهر بحکمروائی پرداخت و سلطنتی‌برای‌خودتشکیل‌دادولی‌سرانجام‌بدست‌عم‌خودشاهرخ‌مقتول‌گردید.
۲ ـ **عمرمیرزا** اونیزبدست شاهرخ میرزا کشته‌شد. ۳ ـ **ابابکر میرزا** ـ وی در محاربهٔ که باقرا یوسف ترکمان کرد در حوالی‌تبریز بقتل رسید.

پسر هشتم میرانشاه **سلطان‌محمدمیرزا** بود که دو پسر داشت: یکی **ابوسعیدمیرزا** دوم **منوچهرمیرزا**. ابوسعید میرزا در سال ۸۵۴ در سمرقند بفرمانروائی برقرار گردیدو ۱۹ سال پادشاهی کرد وسرانجام

مقتول شد. **سلطان عمر شیخ** پسر سلطان ابوسعید پس از مرگ پدر در **اندجان** و ترکستان قدیم برتخت پادشاهی نشست و مدت ۲۴ سال پادشاهی کرد.

پسر سلطان عمر شیخ، **ظهیرالدین محمد بابر** (۱) پادشاه غازی است که مؤسس سلسلهٔ تیموریان هندوستان است. بابر در ششم محرم ۸۸۸ ﻫ متولد شد و جامی در تاریخ تولدش گفته است:

چون درشش محرم، زاد آن شه مکرم

تاریخ مولدش هم، آمد «شش محرم»

بابر در دوازده سالگی سال ۸۹۹ در اندجان برتخت پادشاهی نشست و آشفتگی و اختلال را که درامور هندوستان بود برطرف ونزاع و کشمکش را که در میان اعقاب تیمور بود از میان برد و در مدت کمی بر اغلب شهرهای هندوستان دست یافت و چند مرتبه نیز از شاه ایران، شاه اسمعیل صفوی، مؤسس دولت صفویه، دردفع اوزبکان کمک خواست و بیاری آن پادشاه عظیم الشان شهرهائی راکه اوزبکان ازوی گرفته بودند دوباره بدست آورد (۲) خلاصه سخن آنکه، بابر پادشاه، مؤسس سلطنت بزرگی در هندوستان گردید ودهلی را دارالملك خود قرار داد. اعقاب وی متجاوز برسه قرن در هندوستان سلطنت کردند.

نهایت ترقی زبان و ادبیات فارسی در هند در عصر این سلسله بود چنانکه در این عصر مرکز بزرگ ادبیات فارسی، هندوستان گردید و از این جهت بر ایران نیز برتری یافت. پس از انقراض این خاندان

(۱) دائرة المعارف اسلامی کلمهٔ بابر را چنین ضبط کرده است: Babur.

(۲) کاخ دوم ترکتازان هند.

عصر گاهی بمیل خویش و زمانی بدعوت پادشاهان مسلمان هند بدان مملکت مسافرت و یا مهاجرت کرده‌اند و از طرف پادشاهان هند از آنان حسن پذیرائی بعمل آمده است. چنانکه محمد عوفی صاحب **لباب الالباب** در اواخر قرن ششم بهندوستان رفت و سالها در دربار **ناصر الدین قباچه** وپس از آن **شمس الدین ایلتمش** اقامت جست و کتاب **لباب الالباب** را بنام وزیر ناصر الدین و کتاب دیگر خود **جوامع الحکایات** را بنام **ایلتمش** تألیف کرد. اغلب عرفا و سیاحان در این دوره سفر هندوستان را بر خود لازم میشمردند و در بلاد مختلفهٔ آن اقلیم سیاحت و با عرفا و دانشمندان آن بلاد معاشرت و مصاحبت میکرده اند چنانکه **سعدی** در سیاحت سی سالهٔ خود سالی چند در هندوستان بسر برد و زبان هندی را بیاموخت ومانند **ابراهیم عراقی** شاعر وعارف معروف که در نیمهٔ دوم قرن هفتم بهندوستان مهاجرت کرد و در شهر مولتان قریب ۲۵ سال در خدمت **شیخ بهاء الدین ذکریا**، که از عرفا و مشایخ بزرگ هند بوده‌است؛ ریاضت کشید تا بمقام و درجهٔ ارشاد رسید سلاطین هند در این مدت علاوه بر آنکه روابط سیاسی با پادشاهان ایران داشتند، باعرفا و شعرا و دانشمندان ایران نیز ارتباطات ادبی داشتند و گاه آنان را بهندوستان دعوت می کرده اند چنانکه **محمود شاه بهمن** پادشاه **دکن** و **غیاث الدین بن اسکندر پادشاه بنگاله** هر دو **خواجه حافظ** را بهندوستان دعوت کردند. هم چنین **سلطان احمد** بهمن، **بشاه نعمت الله** ارادت و عقیدت زیاد داشت و برسر قبر او عمارت و بقعه‌ئی عالی بنا نهاد

پادشاهان مسلمان هند در این دوره اغلب ترویج از شعر وادب

فارسی میکردند و جوائز و صلات بسیار بفضلا و شعرای فارسی زبان میدادند و در این خصوص حکایات زیاد در تواریخ و تذکره ها موجود است. از جمله حکایتی است که در تذکرهٔ هفت‌اقلیم نوشته است و خلاصهٔ آن این است که مولانا **جلال الدین** قصیدهٔ در مدح **سلطان محمد** پسر سلطان غیاث الدین تغلقشاه گفته بود باین مطلع:

الهی تاجهان باشد، نگهدار این جهان بانرا
محمد شاه تغلقشاه؛ سلطان بن سلطان را

چون مطلع‌را بخواند سلطان اورا منع کرد که باقی قصیده را بخواند و گفت که من از عهدهٔ صلت جمیع اشعار برنمی آیم . و فرمود تاصره‌های زر آوردند ودر گردا گرد او گذاشتند چون نزدیك بسر اورسید برخاست وبایستاد، سلطان‌را خوش‌آمد فرمود تا باردیگر زر آوردند و گرداو چیدند تا بقداو رسید. خود این سلطان نیز در سلاست کلام و لطائف بیان و انشاء و اختراع مضامین ضرب المثل بود (۱)

در این دوره از بین سکنهٔ اصلی هند یاتولد یافتگان در آنجا نیز نویسندگان و شعرای زبر دست بر خاسته اند که بفارسی شعر گفته و یا کتاب تألیف کرده اند از آن جمله **امیرخسرو دهلوی** است (۶۵۱ ـ ۷۲۶) که از اساتید بزرگ شعر در هندوستان بشمار می آید و فی الحقیقه درنظم فارسی بپایهٔ اساتید رسیده و منظومات گونا گونی‌نظیر منظومه ها و مثنویهای نظامی و دیگر استادان سخن فارسی گفته‌است، و اغلب آنها بطبع رسیده است.

خلاصهٔ سخن آنکه از قرن پنجم هجری ادبیات فارسی در

(۱) تذکرهٔ هفت اقلیم ـ خطی

هندوستان رواجی روز افزون یافت و دامنهٔ آن بقرنهای بعد کشیده شد و روابط فکری و ادبی دانشمندان ایران و هند روز بروز بیشتر و محکمتر میشد و مخصوص در اواخر این دوره که این روابط روبزیادتی گذارد و هندوستان مرکز زبان و ادبیات فارسی گردید. لیکن با این وصف درمدت‌این‌دوره مرکز اصلی ادبیات فارسی، ایران بودوهندوستان دومین ویاسومین حوزهٔ شعر وادب فارسی محسوب می گردید:

دورهٔ دوم از تشکیل سلطنت مغولان تیموری تا استیلای انگلیسان

این دوره بتشکیل سلطنت تیموریان در هند بدست بابر پادشاه شروع و بمنقرض شدن این خاندان بدست انگلیسان وتسلط ایشان‌بر سر زمین هندوستان ختم می گردد.

در این دورهٔ طولانی زبان و ادبیات فارسی در هندوستان و در دربار سلاطین تیموری بمنتهی‌درجهٔ عظمت میرسد و رواج و شیوعی بسزا پیدا می کند چنانکه مرکز شعر وادب فارسی، هند می‌گردد و ایران از این حیث در درجهٔ دوم قرار می گیرد.

پادشاهان تیموری هند همگی توجه خاصی بزبان و ادبیات فارسی داشته‌اندودر ترویج شعرا و سخنوران فارسی زبان‌و جلب دانشمندان و فضلاء از جاهای‌دور،بمملکت هندو دادن انعام و صله‌های بیشمار بایشان خود داری نمیکرده و اغلب خودنیز ازشعر و ادب‌فارسی بی‌بهره نبوده‌اند وگاهی قطعه و غزلی میگفتند چنانکه در تذکره های ایرانی و هندی اشعار منسوب بآنان نوشته شده است ازجمله بابر، مؤسس این‌سلسله؛

١ — [illegible] — (٨) . [illegible]
[illegible] (٨) — [illegible] . ١ — [illegible] (١)

[illegible]

(٨) [illegible]

[illegible]

(١) [illegible]

[illegible]

[illegible]

(1) [illegible]

[illegible]

(1) [illegible]

این اسباب بانضمام آبادی و رواج شعر و ادب در دربار هند، شعرا و نویسندگان ایرانی آن عصر را که اغلب پروردهٔ دربار تیموریان هرات بودند ـ و چنانکه بعداً اشاره خواهد شد، تیموریان هرات نیز فضل دوست و شاعر پروربودند ـ از ایران دلسرد کرده بطوریکه این محیط را مناسب برای زندگانی ادبی خود نیافتند و اغلب رهسپار هندوستان گردیده و مورد انعام و نوازش بابر و اعقاب وی گشتند. سفر هند در این عصر یکی از آرزوهای هر شاعر ایرانی بود و اغلب بمفاد این بیت انوری رفتار میکردند:

بهر دیار که در چشم خلق خار شدی　سبك سفر کن از آنجا برو بجای دگر

بزرگان، دانشمندان. عرفا و متصوفه نیز که اغلب دارای ذوق و طبع شعر بودند و در ایران بر اثر نفوذ فقهاً و مجتهدین از یکطرف و اختصاص مسند ارشاد و پیری بشخص پادشاه صفوی از سوی دیگر مجال و موقعی برای نشر آثار و احکام خود نمی یافتند و بالعکس در کشور هندوستان مقتضیات را از هر جهت موجود و موانع را مفقود میدیدند بیدرنك روی بهندوستان میآوردند و در آن زمین رحل اقامت می‌افکندند تیموریان مقدم این گروه را نیز گرامی میداشتند و در ترفیه حال وارضای خاطر آنان می کوشیدند چنانکه **رکن‌الدین مسعود مسیح** که ـ بگفتهٔ آذر بیگدلی ـ عارفی عاشق وعاشقی عارف بود و گویند قریب صد هزار بیت گفته بود چون از شاه عباس ماضی کم التفاتی دید مطلع ذیل را گفت و از ایران بهندوستان رهسپار شد:

گر فلك یکصبحدم با من گران باشد سرش

شام بیرون میروم چون آفتاب از کشورش

پادشاهان تیموری مقدم او را در هند گرامی داشتند و نوازش بسیارش کردند و او از معتبرین آن دیارشد تا در زمان **شاه‌صفی** بایران برگشت.

در نتیجهٔ این دو عامل متضاد، اجتماع شعرای پارسی‌گوی در هندوستان بدرجهٔ رسید که تنها در عهد **محمد اکبر پادشاه**؛ ۵۱ تن شاعر ایرانی الاصل بهندوستان رفتند و در دربار آن پادشاه بخوبی پذیرفته شدند. باقی ازمنه را نیزمیتوان بر همین منوال قیاس کرد.

ادوارد برون(۱) در بارهٔ دربار اکبر شاه وشیوع و رواج ادبیات و زبان فارسی در آنجا و تردد شعرای ایرانی بدانجا و ترویج و تشویق آن پادشاه از شعر فارسی و شعرای فارسی گوی شرحی نوشته که چون با این مقام مناسب است ما در اینجا بنقل آن می پردازیم(۲)

« کتاب منتخبات التواریخ **بداونی** یکی از بهترین منابع موثقه برای جمع آوری اطلاعات راجع بعلماء، زهاد، فلاسفه، ادبا وشعرای دربار **اکبرشاه** هندی است ولی متأسفانه در این کتاب ضیق صفحات مانع از تتبع و تحقیق در اطراف آنان است و من در اینجا فقط بنقل بیانات **مستر اسمیت** (۳)؛ نگارندهٔ تاریخ دوره سلطنت اکبر شاه راجع بشعرای دربار سلطان مذکور اکتفا می‌کنم:

دوره سلطنت این پادشاه را **می توان دورهٔ طلائی ادبیات فارسی در هندوستان دانست**. دربارش ملجأ فضلاو مأمن شعرا وادباء

(۱) Edvard brovn

(۲) نقل ازترجمهٔ تاریخ ادبیات ادوارد برون (گلزار ادبیات ایران درعصر صفوی)

(۳) Smith

بود هزاران شاعر از اقصی‌نقاط عالم بسوی‌وی‌روی آورده‌و کاملامشمول عواطف و احساساتش میگردیدند در میان‌شعراء دربار ، ۵۹ نفرهمیشه در صف‌اول قرار میگرفتند و **عرفی** یکی از آنها بود ، ۱۵۰ نفردیگرهم بودند که در دربار حضورداشتند ولی‌اشعار خودرا بتوسط دیگران بحضور شاه فرستاده و در عوض صلات و جوائز ثمین و گرانبهـا در یافت می داشتند .

ابوالفضل وزیر ، منتخبـات زیادی از اشعار شعرای مذکور را در کتاب خود ذکر نموده و بالجمله راجع ببرادر خود ، **فیضی ملك‌الشعراء دربار اکبر شاه**؛ تذکر داده‌واشعار وی را «**فوائدادب**» دانسته . من ترجمهٔ انگلیسی بعضی ازاین منتخبات را مطالعه نموده‌ام ولی متأسفانه آنها را فاقد لطافت و زیبائی که ابوالفضل بدان اشـاره می نماید یافتم ! .

بداونی در جلد سوم منتخبات‌التواریخ **راجع بشرح حال ۳۸ نفر شیخ ، ۶۹ نفر مجتهد ، ۱۵ نفر فیلسوف و حکیم و ۱۶۷ نفر شاعر که بیشتر آنها بزبان فارسی شعر میسروده و یاآنکه ایران وطنشان بوده تذکر میدهد**. غالب اشخاص مذکور در دربار حضور داشته و متنعم بنعماء آن سلطان ادب پرور بوده اند »

خلاصهٔ سخن آنکه در عصر سلطنت تیموریان هند ، زبان و ادبیات فارسی‌در آن کشورباندازهٔ روبترقی‌وشیوع گذاردکه سفرهندوستان، یکی از ارمانهای هر شـاعر و فاضل ایرانی شده بود و این معنی‌بخوبی از اشعارشعرای آن عصر آشکار است .

کسانی که در این دوره توانائی رفتن بهند داشتند بیدرنك رخت‌سفر بدان‌صوب برمی‌بستند و کسانیکه توانائی نداشتند دراشعار خود اظهار میل واشتیاق بسفر هند میکردند چنانکه **صائب** گوید :

همچون سفر هند که در هر سر هست
رقص سودای تودر هیچ سری نیست که نیست

ابوطالب کلیم گوید : اسیر هندم وز این رفتن بیجا پشیمانم ...

و نیز همو در توصیف هند گوید :

توان بهشت دوم گفتنش بدین معنی — که هر که رفت ازاین بوستان پشیمان شد

برون — درتاریخ ادبیات خود — از قول **شبلی** نقل میکند که علاقهٔ **کلیم** بهندوستان باندازه بود که زبان هندورا آموخته و اشعاری بدان زبان سروده است وقتی سلطان عثمانی از روی غرور وتکبر مراسلهٔ تحقیر آمیزی **بشاه جهان** نوشته و اورا سرزنش کرده بود که چراخود را شاه جهان خوانده با اینکه قلمرو پادشاهی او فقط هندمیباشد، کلیم ازجانب ولینعمت خود بیت ذیل را در جواب گفت :

«هند» و «جهان» زروی عدد هردوچون یکی است
شه را خطاب شاه جهانی مبرهن است

علی قلی سلیم گوید :

نیست در ایران زمین سامان تحصیل و کمال
تا نیامد سوی هندستان حنا رنگین نشد

تشویق زیاد پادشاهان هند از شعرا و فضلای فارسی گوی وترویج ایشان ازربان وادبیات فارسی، باعث شد که بسیاری ازدانشمندان هندی الاصل

فکر ایرانی میکرده‌اند ـ بازرگانان خلیج‌فارس از ابتدای قرن‌نهم درشهر **گجرات** ساکن شدند ـ غوریان و اعقابشان (تاجیکها) نیز از نژاد ایرانی بودند .. . بعلاوه ممالك شیعی مذهب هند و امرای آنجا بالطبع متمائل بایرانیان بوده و پیوسته بسیاری از مردم ایران را بسوی خود میکشیده اند. همچنین در عصر حاضر، حکومت ایرانی (رژیمان) نواب کامبیه،(۱) بوسیلهٔ جلب بازرگانان ایرانی بر قدرت و قوت خود می‌افزاید . »(۲)

تیموریان مغول هند تا اواخر قرن ۱۸ میلادی در هندوستان باستقلال پادشاهی کردند از اوائل‌قرن ۱۹ نفوذسیاسی و تجاری‌انگلیس در آن سرزمین رو بوسعت گذارد. در سال ۱۲۱۷ هجری(۱۸۰۳ میلادی) دهلی را گرفتند وماهی یك لك روپیه برای شاه عالم (آخرین پادشاه مهم و مستقل تیموری) که نابینا بود معین کردند و وی در ۱۲۲۱ بمرد .

پس از او چندتن دیگر از تیموریان در هندوستان نام و نشانی از پادشاهی داشته اند تا آنکه آخرین افراد این خاندان **بهادرشاه** که شاه زادهٔ شاعر و فاضل و ادیب و موسیقی دان‌و خوانندهٔ بود، بجهاتی‌که‌در تواریخ نوشته اند تا بدست انگلیسها بازنش **زینت‌محل** و پسر کهترش بکشور **برمه** تبعید شد و در آنجا به بیماری ترعند درگذشت (۱۲۷۹ هجری= ۱۸۶۲ میلادی) وچراغ پادشاهی تیموریان که بیش ازسیصد سال درکشور هندوستان روشن بود یکباره خواموش شد (۳)

---

۱ — Cambay۲ — دائرة‌المعارف اسلامی . ج — ۲

۳ — ترکتازان هند . کاخ چهارم صفحات : ۴۶۳ — ۴۶۹

فصل چهارم

چگونگی ارتباطات دو مملکت در عصر صفوی و تأثیر آن در ادبیات فارسی

مقدمه تاریخ ادبی کاملا با تاریخ سیاسی ارتباط داشته و هر یك از این دو در دیگری مؤثر میشده است . نسبت بین تاریخ ادبی و تاریخ سیاسی در ممالك مختلف ، متفاوت بوده است .

نظر باین علاقه و ارتباط شدید که بین تاریخ ادبی و تاریخ سیاسی وجود دارد و علاوه تأثیراتی که وضعیت ادبی هر دوره در دورهٔ بعد می‌بخشد مناسب است قبل از شروع بتعریف و شرح ادبیات دورهٔ صفوی و روابط آن با ادبیات هندی و روابط ایران و هند در آن دوره از جنبهٔ سیاسی و فکری و ادبی مقدمهٔ مختصری از تاریخ سیاسی آن عصر و تاریخ سیاسی و ادبی دورهٔ قبل آن و تشکیل دولت صفوی ، بیان گردد .

اوضاع سیاسی و ادبی ایران پیش از دورهٔ صفویه

اوضاع سیاسی ایران در دورهٔ ما قبل صفویه (یعنی قرن ۹ هجری) بسیار مغشوش و آشفته بود تیمور که چون سیلی هائل از ترکستان بطرف اکثر ممالك مشرق زمین سرازیر شد و آسیب و خرابی او با کثر جاهائی که قدم گذارد ، کمابیش ، رسید در سال ۸۰۷ وفات یافت و جهانی از گزندش رهائی جست پس از مرگ او ایران معرض زدو خورد اعقاب و اولاد او گردید و میدان تاخت و تاز امرا و طوایف ترك و ترکمان و اوزبك شد و در نتیجه مجالی برای

رشد و سر بلندی علوم و ادبیات پیدا نشده مگر در گوشه وکنار، ودربار بعضی از امرای فضل پرور، و اولاد تیمور، ولی در عین حال در این یك قرن آشفته حال، ادبیات فارسی بر اثر حوادث و علل سیاسی و ادبی تأثیرات مهمی داشته است از قبیل نفوذ زبان و اشعار فارسی در مملکت عثمانی آن زمان (ترکیه کنونی) و تاسیس یك مرکز مهم علمی و ادبی فارسی در هندوستان ــ که برخی از کیفیات و خصوصیات آن بیان شد ــ و ظهور شعراء ذواللسانین که هم بفارسی شعر میگفتند و هم بترکی و یا بهندی، و دیگر مزایا و خصوصیات که مخصوص این قرن است .

مقارن ظهور و خروج شاه اسمعیل صفوی چندین خاندان وسلسله در هر گوشهٔ از ایران فرمانروائی میکردند و غالباً با هم در جنك و ستیز بودند : گاهی این بر آن چیره و هنگامی آن بر این پیروزی میبافت . سلسله های مهم و معروف این عصر عبارت بودند : اعقاب تیمور ؛ ترکمانان (آق قوینلو ـ قره قوینلو) ازبکان ماوراء النهر، مرعشیان خوزستان و امرای مستقل گیلان و مازندران . از بین پادشاهان و امرای خاندان های فوق فقط شاهزادگان تیموری عموما توجهی بزبان و ادبیات فارسی داشتند و تشویق از فضلاو شعرا میکردند و اغلب خود بی بهره از ذوق و طبع شعر نبودند ولی امرای دیگر یا توجهی بعالم علم و ادب نداشته اند و یا اگر هم ندرةً درمیان آنان یك تن فضل پرور علم دوست بوده است چندان معروف نشده و اثری قابل ذکر از او برجا نمانده است

اینك بطور مختصر، وضعیت سیاسی و ادبی ایران رادر قرن مذکور و یا دورهٔ ملوك الطوائفی، در دربار و قلمرو پادشاهان و امرای معتبر

[illegible]

(٨٠٧–٥٥٧) [illegible]

[illegible]

که خسارات و صدماتی که از لشکر کشیهای پدرش بر شهرها و مردم وارد شده بود جبران کند. خود مردی سلیم‌النفس وصلح جوی وآرامش‌طلب بود واز اینروی با سلاطین ممالك مجاور از قبیل هند ، روم و چین روابط دوستی و صلح و مسالمت بر قرار داشت و فی‌الحقیقه عهدوی دورهٔ آسایش مردم و فراغ مملکت از گرفتاری بود .

شاهرخ در سال ۸۵۰ مرد و بمرگ وی دورهٔ آرامش و آسایش خاتمه یافت وبار دیگر اختلال وبی انتظامی در امور مملکت وکشمکش بین اولاد تیمور شروع گردید. ایلات و طوائف ترك و ترکمان و ازبك و دیگران نیز که هماره منتظر هرج و مرج بودند از گوشه و کنار بنای تاخت و تاز در خاك ایران گذاردند .

جانشین شاهرخ پسرش **الغ بیك** بود که پس ازسه سال پادشاهی بدست پسر خود **عبداللطیف** کشته شد . عبداللطیف‌نیز که برای رسیدن بتخت پادشاهی مرتکب بدترین جنایات و شنیعترین اعمال شده بود ، از پادشاهی حظی نبرد و پس از شش ماه حکمرانی بدست سپاهیان خویش مقتول گردید (۸۵٤) بعد از عبداللطیف ، **عبدالله** سلطان نوهٔ شاهرخ چند سالی در خراسان و ماوراءالنهر حکمرانی کرد و او آخرین‌شخص این شعبه بود .

شعبهٔ دیگر از اولاد تیمور در هرات، مرکز حکمرانی و مجمع علم و هنر و ادب تشکیل دادند سر سلسلهٔ این خاندان، **عمرشیخ‌بهادر** پسر تیمور بود و معروفترین افراد این سلسله **بایقرا میرزا** بن عمرشیخ و **سلطان حسین** بهادر میباشند . آخرین افراد این‌خاندان **بدیع‌الزمان**.

میرزا است که در سال ۹۲۰ از ازبکان شکست یافت و از جلوآنان فرار کرد و **بشاه اسماعیل صفوی** پناهنده شد و مدتی‌در تبریز بسربرد و از شاه صفوی مقرری ماهیانه برای او مقرر گردید لیکن سرانجام باسلا مبول رفت و در آنجا بمرض طاعون بسال (۹۴۰ هجری) درگذشت و این آخرین شاهزادهٔ مستقل تیموری در ایران بود.

جنگهای‌این خاندان غالبابااازبکان بود که پیوسته بخاك خراسان تاخت وتاز میکردند و این تاخت و تاز بدو رهٔ بعد نیز سرایت کرد، چنانکه یکی از گرفتاریهای عمدهٔ شاهان اولیه صفوی، جلوگیری از هجوم و قتل و غارت ازبکان بود درخراسان **سلطان حسین بهادر** که‌معروفترین‌این‌سلسله‌است جنگهای زیاد با اوزبکان کرد و چند بار آنان را شکست داد واز این رولقب **ابوالغازی** یافت.

شعبهٔ سوم اولاد تیمور در هندوستان تأسیس‌سلطنت کردند و تا استیلای انگلیس بر آن سرزمین استقرار داشتند چنانکه در فصل پیش بتفصیل بیان شد.

اولاد تیمور در هر جا سلطنت کوچك یا بزرگی تشکیل دادند، جمعی‌ازعلماء،هنرمندان، شعرا، فضلا را نیزدور خودگرد آوردند وبتشویق هنرمندان و دانشمندان پرداختند. شاهان و شاهزادگان و امرای این خانواده اغلب خود دارای ذوق بوده و با عرفا و شعرا و فضلا معاشرت ومصاحبت میکرده اند وبا اینکه غالبامشغول زدوخورد داخلی وکشمکش خانوادگی بوده اند معهذا ازترویج ادبیات فارسی و فنون‌جمیله وصنائع مستظرفه (معماری، حجاری، نقاشی؛ و تذهیب کاری و نظائراینها)

خود داری نمیکرده اند، بدینجهت ترقی صنائع ظریفه در دورهٔ تیموریان در ایران بمنتهی درجه رسید.

از پادشاهان این طایفه که دارای ذوق و فهم ادبی بوده اند یکی **خلیل سلطان** است که پس از تیمور تقریبا سه سال سلطنت کرد این شاهزادهٔ شاعر و دارای دیوانی بوده و در اکرام و تشویق شعرا مبالغه زیاد میکرده است. گویند در دم مرگ این شعر را گفته است:

گفتم بجاهلی، نکشد کس کمان ما　　　مرگ آمد و کشید و کج آمد گمان ما

از بزرگترین افراد این خاندان **شاهرخ** است که در عین حال هم متقی و متدین بآداب دینی بوده و هم تشویق از شعرا و فضلا و ترویج از فنون جمیله و صنائع ظریفه میکرده است. همواره جمعی از دانشمندان و هنرمندان را در دربار خود داشت و در زمان او علما و شعرا و تاریخ نویسان نامی از ایران برخاستند. وی بفنون ظریفه از قبیل: حجاری نقاشی، موسیقی، معماری و تذهیب کاری عشق فراوان داشت و این صنائع در زمان او خصوصاً و در دورهٔ تیموریان عموماً رواج بسزا داشت و دامنهٔ آن بزمان صفوی کشیده شد و در آن عصر نیز رواج و شیوع کامل پیدا کرد.

دولتشاه سمرقندی در حالات شاهرخ نوشته است: «چهار هنر مند در پایتخت شاهرخ بوده اند که در ربع مسکون بروزگار خود نظیر نداشته اند، **خواجه عبدالقادر** مراغهٔ درعلم ادوار و موسیقی **وخواجه یوسف** اندگانی در خوانندگی و مطربی **و استاد قوام‌الدین** درمهندسی و طراحی و معماری، و مولانا **خلیل مسعود** که ثانی مانی بود»

شاهرخ پنج پسر داشت که اغلب آنان در تحصیل علم و هنر کوشیده بودند و در نتیجه خود دارای علوم و صنایع بدیع بوده اند و علاوه در ترویج فضلا و هنروران سعی بلیغ میکردند . از میان پسران وی **میرزا الغ بیك** جانشین او و **بایسنقر میرزا** بانواع کمالات و علوم و صنائع آراسته بودند .

میرزا الغ بیك در علوم هندسه و هیئت و نجوم مهارتی کامل داشت . چنانکه دولتشاه سمرقندی دربارهٔ او می‌نویسد « ... بروزگار اسلام بلکه از عهد ذوالقرنین . . . پادشاهی بحکمت و علوم مثل میرزا الغ‌بیگ بر مستقر سلطنت قرار نیافته . در علوم ریاضی وقوف تمام داشت چنانکه رصدستارگان بست باتفاق حکمای عهد خود چون مفخر الحکماء والعلماء **قاضی‌زادهٔ رومی و مولانا غیاث‌الدین جمشید کاشانی** و آن دو هر دو بزرگوار فاضل آن کار باتمام نا رسانده وفات یافتند و الغ بیك همگی همت بر انجام آن کار گماشت و باقی رصد را بانجام رساند و زیج سلطانی اخراج نمود خطبه بنام خود نوشت و الیوم نزد حکماء این زیج متداول و معتبراست و بعضی این را به زیج نصیری ایلخانی ترجیح میکنند . و در خطهٔ سمرقند مدرسهٔ عالی بنا فرمود که در اقالیم بزینت و رتبت و قدر آن مدرسهٔ عالی نشان نمی‌باشد و الیوم در آن مدرسه عالی زیاده از صد نفر طالب علم متوطن و موظفند . »

الغ بیك بدست عباس نامی که از طرف پسرش میرزا عبداللطیف مامور قتل وی شده بود کشته گردید . رباعی ذیل را در تاریخ قتل او گفته اند :

الغ بیگ بحر علوم و حکم — که دین نبی‌را همو بود پشت
زعباس شهدشهادت چشید — شدش‌سال‌تاریخ‌عباس‌کشت (۸۵۳)

بایسنقر (۸۰۲–۸۳۷) بایسنقر پسر دیگر شاهرخ که درحیات پدر بدرودجهان گفت ، از هنرمندان و فضلای عصر خود بوده است مخصوصاً در حسن خط از استادان درجهٔ اول بشمار میرود خط فارسی را بشش قلم در نهایت زیبائی می‌نوشت علاوه دارای ذوق ادبی و شعری نیز بوده ارباب فضل و علم را دور خود جمع می‌کرده و کتب علمی و ادبی را از جاهای دور خریداری می‌نموده چنانکه گویند که چهل کاتب‌وخوش‌نویس‌درکتابخانهٔ او بکتابت و استنساخ‌کتب‌اشتغال داشتندو رئیس آنها جعفر تبریزی‌شاگرد **عبدالله** پسر **میرعلی** بوده است . برای تذهیب و تجلید و تصویر کتب خویش صنعتگران و نقاشان و خطاطان را از هر گوشه وکنار بنزد خود می‌خوانده و برای هر یك حقوق گزاف معین می‌کرده است خلاصه سخن آنکهٔ صنعت کتاب و تصویر نقاشی و تجلیدوتذهیب‌دردورهٔبایسنقربحدکمال‌رسید ودرحقیقت موجدومؤسس این صنائع در ایران وی بوده است .

بایسنقربزبان ترکی وفارسی نیز شعرمیسروده و همیشه در مجلس و دربارش گروهی از ظرفا وادباء خوش مشرب حاضر میبوده اند مقدمهٔ شاهنامه که بنام وی معروف است بفرمان او و در زمان او نوشته شده است (۸۲۹)

یکی دیگر از شاهان و شاهزادگان تیموری که خدمت زیادی بعلم و ادب کرده است **سلطان حسین بایقرا است** که در هرات سلطنت

[illegible]

([illegible]) [illegible]

[illegible] — ١

[illegible] (١) [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ٨١١ [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ٨٠٨ - ٨٠٨ ٧٠٨ [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

میرزا پسر بدیع‌الزمان نیز دارای ذوق شعر بوده و بنام ایشان اشعاری در تذکره‌ها نوشته اند .

باری خلاصهٔ سخن آنکه اعقاب تیمور همگی ؛ کم و بیش ؛ عشق مفرطی در ترویج وتوسعه ادبیات فارسی کوشیدند و اغلب خود نیز دارای ذوق و فهم ادبی بودند و بانواع هنر ها و علوم و آداب آراسته . و اگر بخواهیم نام یکی یکی از آنان را در اینجا ذکر کنیم و آثار و نتائج افکار ایشان را شرح دهیم از موضوع بحث دور میشویم فقط مقصود اشاره مجملی بود بوضعیت ادبیات در قرن پیش ازدورهٔ صفویه و کیفیت رفتار شاهان و شاهزادگان و امراء نسبت بعالم علوم و ادبیات . گوئی زمینهائی را که تیمور ، مؤسس این خاندان که هنوز خود کاملا خوی وروش مغولی داشت از خونهای هزاران بیگناه آبیاری کرده و جوی ها از خون آن بیچارکان روان ساخته بود فرزندان و احفاد او ثمرهٔ علم و ادب وهنر از آنها بدست آوردند و برای دوره های بعد از خود بیادکار گذاردند !!

این نکته را لازم است در اینجا یاد آور شویم که یکی از علل و عوامل مهم رواج و شیوع « سبک هندی » در ادبیات فارسی که در دورهٔ بعد (عصر صفوی) ظهور و شیوع زیاد پیدا کرد در بار پادشاهان و شاهزادگان تیموری این قرن است که در قسمتهای شرقی ایران حکمرانی میکردند .

چنانکه قبلا شرح دادیم ، شاهان و شاهزادگان تیموری عموماً ترویج از زبان و ادبیات فارسی میکردند و بالنتیجه در دورهٔ آنها شعرا

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

(٨٨٧ ٣٠)

[illegible]

[illegible]

ازمشاهیر و بزرگان امرای طایفهٔ آق قوئینلو حسن بیك یااوزون حسن سابق الذکر است که طایفهٔ قره قوئینلو را منقرض ساخت و خود باستقلال در آذربایجان و قسمتی دیگر از ایران بحکمرانی پرداخت. درحالات او نوشته‌اند که چون درتبریز بتخت پادشاهی نشست دانشمندان؛ فضلا و شعرارا بدور خود جمع کرد و در تکریم و انعام آنها کوشید، همچنین بساختن ابنیه و عمارات از قبیل مساجد و مدارس و دیگر بناهای خیریه پرداخت.

یکی دیگر ازترکمانان آق قوئینلوکه معروف بفضل وفضل پروری بوده است سلطان یعقوب پسر اوزون حسن است واین همان کسی‌است که باداشتن خویشاوندی با دودمان صفویه، پسران سلطان‌حیدر: سلطان علی، اسمعیل و ابراهیم را گرفتار کرد و با صطخر فرستاده و در آنجا حبس نمود وتاوی حیات‌داشت آنان محبوس بودند.

سام‌میرزا پسرشاه اسمعیل‌مؤلف تحفهٔ‌سامی با اینکه درکتاب مذکور بد رفتاری و ستمکاری ویرا نسبت بدودمان صفویه نوشته است در عین حال منکرمقام فضل و شعر دوستی‌وی نشده وحقیقت را بیان کرده است: « ... علی ای حال در زمان‌او اختر شعراز حضیض‌هبوط باوج ثریا رسیده و شیوهٔ شعر و شاعری، چون ملت سامری در میانهٔ بنی اسرائیل، شیوع تمام داشت. این رباعی ازجمله اشعار اوست ـ رباعی:

دنیا که در او ثبات کم می بینم	در هرفرحش هزار غم می بینم
چون کهنه رباطی‌است که‌درهرطرفش	راهی به‌بیابان عدم‌می بینم

در شهور ۸۹۴ از دنیا رفت » (۱)

(۱) تحفهٔ سامی

از آنچه در بارهٔ امرا و سلاطین ترکمان ذکر شدو علاوه مطالب دیگری که در کتب تواریخ و تذکره ها در بارهٔ آنان نوشته اند چنان برمی آید که پادشاهان مذکور ، از جنبهٔ ترویج علوم وادبیات وصنائع ظریفه و فنون جمیله و تشویق از دانشمندان و هنر مندان و نویسندگان وشعراء ، بپایهٔ شاهان و شاهزادگان تیموری نبودند ولی از حیث عکس آن نیز بدرجهٔ از بکان نمیرسیدند و میتوان گفت که رو یهمرفته امرای مذکور مخالف باعلوم و فضائل و عمران و تمدن نبوده و بلکه برخی از آنان ؛ کما بیش ؛ خدماتی نیز بعلوم و ادبیات کرده اند .

در این قرن امرای مستقل و نیمه مستقل دیگری نیز در گوشه و کنار ایران وجود داشتند از قبیل **مرعشیان در خوزستان و کیایان در گیلان** . مرعشیان بیشتر جنبهٔ مذهبی داشتند و از ایشان چیزی در بارهٔ علوم و ادبیات وصنائع وعمران شان نداریم ،ولی در میان امرای گیلان کسانی فضل پرور بوده اند که در زمان آنان و بنام ایشان کتابهائی تألیف شده است .

رویهمرفته از مطالعهٔ اوضاع سیاسی و ادبی قرن نهم چنان برمیآید که ادبیات فارسی و صنائع و فنون ظریفه و جمیله در ایران رواج و ترقی بسزا داشته است وقرن مذکور با آنکه ازجهت سیاسی آشفته ترین دوره های تاریخی ایران بعد از اسلام است ولی از حیث رواج و شیوع زبان فارسی در داخل ایران و ممالك مجاور (ازقبیل هند و عثمانی) و ترقی صنائع مستظرفه و فنون جمیله که سابقاً بدان اشاره کردیم ، از بهترین عصر های ایران محسوب میشود و کم و بیش این مزایا بدورهٔ

بعد نیز سرایت می کنند .

از امور بسیار شگفت انگیز و یافی الحقیقه از معجزات زبان فارسی آنست که با استیلای شاهان وشاهزادگان و امرای ترک وترکمان و اوزبك در قرن مذکور و قرون قبل از آن در ایران ، و بیگانه بودن آنان نسبت بزبان فارسی و اخلاق و عادات و آئین ایرانی در عین حال زبان شیوا و شیرین فارسی از زیر آن همه ابر های تیره و باد و طوفان های مظلم ، چون خورشیدی نور افشانی کرد و چهرهٔ زیبای خود را آشکار ساخت و روز بروز برنور و فروغ خود بیفزود : شب پرگان همه ازمیان رفتند وآن‌هم‌چنان برجای بماند ، وخلاصه آنکه زبان فارسی و عادات و اخلاق ایرانی ، بیگانگان را همرنگ خود کرد و خود کمتر رنگ بیگانگان گرفت مگر بندرت و در زمانهای کوتاه و جاهای کمی .

تشکیل دولت صفویه

از آنزمان که دولت عظیم ساسانیان منقرض شد تا زمان تشکیل دولت صفوی ، ایران روی استقلال کامل بخود ندید وحدودش بطور کلی بسرحدات قبل از اسلام نرسید و حکومت و سلطنتی مبتنی بر اساس ملیت دراین سرزمین تشکیل نگردید : متجاوز بر دو قرن ؛ پس از فیروزی عربها بر ایرانیان ؛ ایران بکلی تحت نفوذ عربی بود و درهرایالات و ولایتی ازآن عاملی از جانب خلیفه حکمروائی میکرد و چون ، پس از رحلت پیغمبر اسلام (ص) احکام و دستورات مقدس وی چنانکه بایدعمل نشده گروهی از جاه طلبان ؛ دیانت و خلافت را دستاویز ساخته و در حقیقت بمصداق

گفتهٔ حکیم طوسی :

زبان کسان ازپی سود خویش — بجویند ودین اندر آرند پیش

رفتار نموده و نسبت بممالك مفتوحه و ملل مغلوبه گاهی رفتار هائی می کردند که بهیچگونه با روح و حقیقت شریعت مهذب پیغمبر اسلام درست نمی آمد چه‌آنکه گاهی حس نژادی بنیّت جهاد آمیخته شده و حس برتری وبهتری نژاد عرب بر دیگر نژاد ها محرك سرداران لشکر و بلکه خلفا یا سلاطین اسلامی می شد نتیجهٔ همین احساسات شوم بود که مقداری از آثار ایرانیان نابود شد و درقرون اولیه اسلام و مخصوص دورهٔ زشت امویان با آنان‌هم‌چون بندگان(موالی) رفتارمی‌شد.

ایرانیان ؛ بشهادت تواریخ معتبر و صحیح ؛ اغلب از روی میل و رضا بدین اسلام گرویده بودند و مخصوصاً طبقه متوسط و پست که‌از ستم و جور اشراف و آزادگان بستوه آمده و از امتیازات وطبقه‌بندی که در دورهٔ ساسانیان معمول شده بود سخت در رنج وعذاب بودند و از دین وآئین آمیخته بهزاران موهومات‌وشاخه‌وبرگ، که نشانی ازگفتار زردشت نداشت بیزاری داشتند ؛ دیانت اسلام را بهترین راه نجات خود دیدند وازینرو آنرا استقبال کردند و آزادی و مساوات و اختیاردر تحصیل دانش وهنر را ـ که پیش از آن نداشتند برای خود خریدند ـ لیکن چون بدرفتاری خلفاء و عمال ایشان را نسبت بخود دیدند و ازرفتار نکردن آنان بدستورات واحکام اسلام آگاه‌شدند بعناوین مختلفی درصدد قیام بر ضد عرب وخلیفه بر آمدند که‌یکی از آن قیامها نهضت‌ابومسلم خراسانی بود برای از بین بردن خلافت ظالمانهٔ بنی امیه و بر قرار

کردن خلافت حقهٔ آل علی ـ که از همان آغاز امر میل ایرانیان بجانب ایشان بود و از ایشان نیز دربارهٔ ایرانیان طرفداری و حمایت درمواقع بسیار میشد ـ ولی ابومسلم بمقصد واقعی خود نرسید و کشتهٔ خیانت عباسیان گردید !

از اواسط قرن سوم هجری امرای مستقل و نیمه مستقلی شروع به نهضت کردند که مقدم ایشان صفاریان و سامانیان و دیلمیان هستند که هر سه سلسله ایرانی خالص بودند این امرا نیز نتوانستند بر تمام خاك ایران حکمروائی کنند و سرحدات خود را بسرحدات دورهٔ ساسانی برسانند علاوه در ظاهر نیز مطیع وتابع دربار بغداد بودند و بنام خلیفه خطبه می خواندند و از او فرمان میگرفتند و لقب می یافتند ولی درعین حال بیشتر آنان از هرگونه خدمت بزبان و ادبیات فارسی خود داری نکردند و در حقیقت زبان و ادبیات فارسی کنونی را آنان بوجود آوردند و در معرض بسط و توسعه گذاردند مخصوصاً امرای نجیب وفضل پرور سامانی که روزگار نیز تا اندازهٔ بایشان مساعدت کرد و نه تن از ایشان متجاوز بر یکقرن (۲۶۱ ـ ۳۸۹) در ماوراءالنهر وخراسان پادشاهی کردند و نویسندگان و شعرای زبردستی را در این مدت پرورش دادند.

بعد از این امرای ایرانی نژاد، پادشاهان و سلاطین دیگری در ایران پیدا شدند و بر تمام ایران استیلا یافتند سرحدات مملکت خود را تقریباً بسرحدات ایران دورهٔ ساسانیان برسانیدند و تمام مردمان ایران را تحت حکومت واحده آوردند ولی چون اغلب آنها از نژاد ایرانی نبودند سعی در ایجاد وحدت ملی نمیکردند.

[illegible]

[illegible]

صفوی روابط ایران با ممالك غیر همسایه از قبیل : پرتقال ، اسپانی ، انگلیس ، فرانسه ،روس و چین نیز آغاز شد و از آن ممالك به ایران و بالعکس سفراء و نمایندگاني رد و بدل میشد و باینجهت راه رفت و آمد سیاسی و تجاری بین ایران و آن ممالك باز گردید و روز بروز فزونی یافت تا امروز که ایران با اکثر ممالك معظم دنیا ارتباط دارد .

شاه اسمعیل موسس این سلسله در سال ۹۰۵ بسن ۱۳ سالگی خروج کرد و بعزم انتقام کشیدن از **فرخ یسار** حاکم شیروان که پدرش **سلطان حیدر** را کشته بود با گروهی از مریدان از گیلان حرکت کرد و بنیاد هستی ویرا برانداخت(۱) و از آن هنگام کار وی رو به پیشرفت گذارد در ۹۰۷ بر **الوندبیك** آخرین شخص دودمان آق قؤینلو فیروزی بر متصرفات وی استیلا یافت سکه و خطبه بنام ائمهٔ هدی و القاب خود زد خلاصه آنکه در مدت کمی امرا و حکام جزء گیلان و مازندران و شیراز و لرستان را از بین برد و بر **شیبك خان** امیر ازبکان که اهمیت یافته بود چیره شد و اورا در جنك بکشت و ماوراءالنهر را بتصرف در آورد و بدینسان سراسر ایرانرا از وجود امراء و حکام ملوك الطوائفی آزاد کرد و تحت حکومت واحده در آورد ، وپس از ۲۵ سال پادشاهی در ۹۳۰ بدرود زندگانی گفت .

آباء و اجداد وی همه از مرشدان و شیوخ تصوف بوده وهر کدام جمعی مرید و معتقد داشتند . نسب وی به شش واسطه بعارف و مرشد مشهور **شیخ صفی الدین** اردبیلی و به ۱۶ واسطه ـ چنانکه در

(۱) تحفهٔ سامی

نسبنامه این خاندان نوشته اند ـ بامام هفتم **حضرت موسی کاظم** علیه السلام میرسیده است و بواسطهٔ همین شرافت نسب در نزد ایرانیان، بزرگوار و عزیز بوده اند و لشکریان ایشان بجنبهٔ مریدی اطاعت پادشاه صفویرا که پیر طریقت و مرشد بزرگ برحق میدانسته اند برخود لازم میشمرده اند.

از طرف مادر نسب **شاه اسمعیل** بامرای ترکمان آق قوینلو میرسیده است زیرا پدرش **سلطان حیدر** داماد **اوزون حسن** بود.

در اینجا باید متذکر باشیم که مفهوم ملیت در آن عصر غیر از مفهومی است که در این عصر پیدا کرده است . درعصر ما ازمصادیق عمدهٔ « وحدت ملی » همنژادی، همزبانی و نظائر اینها است ولی در آن عصر، رکن اعظم ملیت، مذهب بود و از اینروست که می بینیم در دربار شاه اسمعیل زبان ترکی نیز معمول بود و سلاطین عثمانی گاهی بفارسی شعر می گفتند و نامه می نوشتند و خود را جانشین فریدون و جمشید می دانستند (سلطان سلیم پادشاه عثمانی در نامه هائی که بشاه اسمعیل صفوی می نوشت خود را جانشین و وارث جمشید و فریدون یاد میکرد و اورا ثانی و تالی افراسیاب) ولی معذالك در همان زمان براثر امتیاز مذهبی میان دو مملکت ایران و عثمانی، مردمان این دومملکت باهم در کمال نفاق بودند و در زیر سایه تشیع و تسنن می جنگیدند و ایرانیان بنیروی همان روح قوی در بسیاری از جنگها برعثمانیان انبوه وباشکوه چیره وپیروز می شدند،

باری بزرگترین خدمت صفویان با یران آنستکه پس از ۹ قرن دوباره ملیت ایران را بنام تشیع ودر سایهٔ مذهب زنده کردند و بدینسان

بنیان محکم استقلال ایران را ریختند و روز بروز بر استحکام آن افزودند و آنرا ازخطر فنا و اضمحلال نجات دادند ، فی‌الحقیقه ملیت ایران امروز نتیجهٔ زحماتی است که پادشاهان صفوی در احیاء آن کشیده‌اند و ما از این جهت مدیون آن پادشاهان نامدار هستیم .

این امر در استقلال ادبیات و رواج زبان فارسی نیز بی اثر نبود چنانکه بعداً اشاره خواهد شد .

بعد از **شاه اسمعیل** اولاد و اعقاب او متجاوز بردو قرن (۹۰۶ ـ ۱۱۳٤) بر ایران فرمانروائی کردند در این مدت آبادی و عمران داخل و اهمیت و نفوذ خارجی ایران را بنهایت درجه رساندند و درمیان آنان پادشاهانی همچون شاه **طهماسب** اول که در سیاست و تدبیر و سلامت نفس و پاك فطرتی و دینداری در میان سلاطین کمتر نظیر داشته است بوجود آمد و همچون **شاه عباس کبیر** که خدمات او بایران و آبادیهائی که در زمان وی شده است هرگز از خاطر ایرانیان فراموش نمیگردد. خلاصه آنکه اغلب سلاطین صفوی (جز چندتن از ایشان) در آبادی و ترقی مملکت ایران کوشیدند و در اثر حکومت مرکزی، که در زمان ایشان تشکیل شد ؛ همه شهرهای ایران آباد گردید و صنائع ظریفه و فنون جمیله وعمارات و ابنیه زیبا و مستحکم دراین عصر شیوع و تکمیل یافت و آثار آنها بدوره های بعد رسید .

ولی ترقی ادبیات در این دوره بپایهٔ ترقی صنائع و فنون و آبادی نرسید و بلکه رویهمرفته درعالم شعر و شاعری انحطاطی هم حاصل شد و برای آن اسباب و عواملی بود که از این پس بیان خواهد شد .

روابط سیاسی وادبی ایران و هند در این عصر

چنانکه اشاره کردیم روابط ومناسبات خارجی ایران درعصر صفوی روبتوسعه گذارد و با ممالکی که تا آنزمان روابطی نبود نمایندگان و سفرا ردو بدل گردید. این روابط نسبت بهندوستان بجهاتی در این عصر زیادتر و شدید تر شد هم از جنبهٔ سیاسی و هم از جنبهٔ ادبی: اما از جنبهٔ سیاسی؛ چنانکه سابقاً بتفصیل بیان شد؛ روابط ایران و هند از قرون پیش رو بتوسعه گذارده بود و در این عصر بر اثر کمکهائی که در موارد مختلفه از سلاطین صفوی نسبت بشاهان تیموری شد رو بفزونی گذارد. و اما جنبهٔ ادبی که عامل قوی باعث ازدیاد روابط در این عصر گردید: یکی پیدایش درباری علمی وادبی در هند وتشویق زیاد پادشاهان تیموری از فضلا و شعرای فارسی گوی و ترویجشان از زبان و ادبیات فارسی ودیگری عدم توجه زیاد پادشاهان صفوی بشعر وسخنوری و عدم تشویق آنها از فضلا و شعرا و بلکه گاهی جلوگیری کردن از شعر گوئی بود. چنانکه شرح آن بیاید. خلاصه بودن مقتضی در هند و نبودن مانع در آنجا از هرجهت و نبودن مقتضی در ایران و پیدا شدن مانع در بعضی اوقات، موجب شد که بسیاری از شعرای ایران سفر هندوستان اختیار کردند و در آن کشور بطور موقت یادائم سکونت گزیدند.

گفتیم روابط سیاسی ایران و هند در این عصر رو بفزونی گذارد و در مواقع چندی پادشاهان صفوی بسلاطین تیموری هند کمك کردند اینك نمونهٔ از آنها دراینجا یادآوری میشود.

در سال ۹۱۶ که **شیبك خان**، (محمد خان شیبانی اوزبك)

قندهار و کابل را از دست **بابر** مؤسس سلسله‌تیموریان هند بدست‌آورد و او را بهند فرار داد و لشکریان اورا از آن حدود راند **شاه اسمعیل** صفوی از او یاری کرد : شیبك خان را در جنگ بکشت و لشکریانش را در هم شکست و **خانزاده بیگم** خواهر بابر را که شیبك خان گرفته وزن خود کرده بود با احترام نزد برادرش فرستاد معلوم است بابر که از زبردستی و هجوم اوزبکان آمادهٔ کشته شدن یا آواره گردیدن شده‌بود پس ازدیدن خواهر و تباهی دشمن بآن بزرگی چه اندازه شادو خوشوقت گردید پس از آن رسولان و پیشکشهائی نزد شاه صفوی فرستاد و از او در باز پس گرفتن شهرهای از دست رفته یاری خواست و شاه جوانمرد صفوی چهار سردار بزرگ با چهل هزار سپاه بکمك او فرستاد و بابر بیاری لشگریان ایران از آب آمویه گذشت‌وشهرهائی‌که بدست‌اوزبك افتاده همه را بگرفت .

بار دیگر نیز که از اوزبکان فراری شده بود شاه اسمعیل صفوی لشکری بسر داری **نجم‌ثانی اصفهانی** بیاری او فرستاد ولی نجم ، پس از کشتار زیاد کشته گردید ...(۱)

نیز **همایون شاه** پسر بابر در نتیجهٔ شکستی که از **شیرخان** یافت از هندوستان فراری شد وبایران روی آورد و از طرف والی سیستان وپس از آن از طرف حاکم هرات**شاهزاده محمد** از وی پذیرائی شایان و استقبال مناسب‌بعمل آمد وسپس بدعوت شاه صفوی ، **شاه‌طهماسب‌اول** بسوی پایتخت ایران در حرکت آمدوپس از استقبال با شکوه در حدود ،

(۱) کاخ دوم ترکتازان هند .

(٨) [illegible]
(١) [illegible]

---

(٨) [illegible]

[illegible]

(١) [illegible]

[illegible]

[illegible]

و نیز نوشته اند که هنگام شکست از « شیر خان افغان » بیت ذیل را بدیهةً خواند :

در مکیدن طفل تدبیر مرا تقصیر نیست
لیك چون سازم که در پستان مادر شیر نیست

در این دوره ، از دانشمندان و بزرگان و شاهزادگان وسرداران لشگر ایرانی نیز گروه زیادی بهندوستان رفتند و در آنجا بمناصب عالیهٔ دولتی سرافراز گشتند و در ترویج زبان و ادبیات فارسی در آن دیار و تشویق و تکریم از فضلا و شعرای مهاجر بهندوستان کوشیدند.

(بقیهٔ صفحهٔ قبل)طهماسب نوشته است که ازجنبهٔ تاریخی وازلحاظ ادبی خالی از اهمیت نیست مخصوصاً بی بردن بوضع انشاء در بار سلاطین تیموری هند و در نتیجه فهمیدن طرز فارسی رائج درهند در آن عصر قابل ملاحظه است از ینرو در اینجا بنقل آن می پردازیم :

« بعد از ادای وظایف دعا واخلاص که شیوهٔ مرضیهٔ خاص اصحاب اختصاص است باوجود قلت بندگی و کثرت شرمندگی خودرا ذره مثال در نظر مهر سپهرحشمت وجلال حضرت ظل الهی شاهی که مظهر آگاهی اوصاف کمال است نموده میاید که اگرچه جهراً خودرا در جملهٔ خدام با احتشام قرار نداده بوداما سراً ربقهٔ محبت واخلاص برقبهٔ قلب چون رصاص همیشه متعلق ساخته بسوی بسوی حضور موفور السرور آنحضرت که وصول حصول انواع سعادات وکرامات است میکشید وهرلحظه از توجه توجیه وجه شریف شهد لطیف میچشیدتا آنکه از مر دور دهر دون وگردش چرخ بوقلمون واژگون ؛ ازفضای سواد اعظم هند بتنگنای اظلم سندرسید

برسر ما چه گذشت آنچه گذشت   چه بدریا و چه کهسارو چه دشت

اکنون که مجاهد بال اقبال از بهر مشاهدهٔ جمال نیر عظمت و اجلال درطیران است امید از حضرت رحمان آن است که بعد از دریافت دولت ملاقات ، که موجب حصول بسی از مرادات است ؛ مقالات و حالات آنچه قابل عرض باشد معروض شود انشاء الله تعالی »   (نقل از تاریخ عالم آرای عباسی)

(٨) [illegible]

(١) [illegible]

[illegible]

(٨) [illegible]

[illegible]

[١] [illegible]

[illegible] ١٠٠١ [illegible]

[illegible]

نشان داریم که سفری بهند نکرده و در آنجا بطورموقّت یادائم سکونت اختیار ننموده باشد. کسانیکه‌دربارهٔ شعرای ایرانی ایندوره‌تذکره نوشته اند(۱) در شرح حال اغلب آنها اشاره کرده اند که وی سفری بهند کرد، و مدتی در دربار: بابر، همایون، و بیشتر در دربار اکبر شاه، باحترام بسر برد همچنین تذکره هائی که در هندوستان برای شعرای هندوستان ترتیب داده‌شد و یا از شعرای، اقلیم هندنیز در آنها نام برده شده‌است(۲) نویسندگان آنها در شرح حال بیشتر از شعرا نوشته اند که اصل‌وی از: خراسان، تبریز. اصفهان، کرمان، شیراز و حتی شهرهای کوچك‌ایران ازقبیل قم، جوین، تربت و نظائر اینها بوده است که‌درعهد: جلال‌الدین اکبر و یا نصیرالدین‌همایون و یا جهانشاه؛ بهند آمده‌است.

از عوامل مهمی‌که درروابط ایران و هند ومهاجرت و مسافرت دانشمندان و شعرای ایران بهند در این عصر مدخلیت داشته و از ذکر آن‌نمیتوان صرف نظر کرد، وجودوزرای بزرك وسرداران لشکر ایرانی است در هند در این عصر ـ که مقامات مهم کشوری و لشکریرا حیازت کرده بودند و بالنتیجه در مسافرت و مهاجرت ایرانیان بهندوستان مؤثر بوده اند از امرا و وزرای مذکور یکی **نواب‌بیرام‌خان** پسر **سیف‌خان** و پدر **عبدالرحیم**، **خان‌خانان** معروف است. امیر مذکور در آغاز کار در ایران بود و از جانب شاه طهماسب صفوی لقب **خانی** و حکومت **قندهار** یافت. در سفریکه‌همایون‌شاه بایران کرد وبملاقات‌شاه‌طهماسب

[۱] از قبیل تحفهٔ سامی، آتشکده، مجمع‌الفصحاء و غیر اینها.
[۲] ازقبیل: سفینهٔ خوشگو، تذکرهٔ هفت‌اقلیم، سبحة‌المرجان‌وغیراینها.

(١) [illegible]

(١) [illegible]

[illegible] (٨) [illegible]

[١] [illegible]

(١) [illegible] ٥٧ - ٤٧ [illegible]

[illegible] :

[illegible]

« (١) [illegible]

[illegible]

[illegible] »

[illegible] :

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

در پیروی از سبك عربی تقلید کردند چنانکه معزی در قصیدهٔ مطول معروف خود:

ای ساربان منزل مکن　　جز در دیار یار من
تا یك زمان زاری کنم　　بر ربع و اطلال و دمن

گریه و زاری برربع واطلال و دمن میکند.

نخستین سبکی که شعرای پارسی گوی، بعد از اسلام، در ادبیات و شعر فارسی انتخاب کردند «سبك خراسانی» است که گاهی بدان «سبك ـ ترکستانی» نیز گفته میشود چه آنکه گویندگان این سبك بیشتر از ترکستان و خراسان قدیم: بلخ، بخارا، سمرقند، خوارزم بوده اند بعد از سبك خراسانی «سبك عراقی» و بعد از آن «سبك هندی» نیز در شعر فارسی داخل میشود. در اینجا بتعریف مختصر هریك و ذکر ممیزات آن از سبك دیگر میپردازیم و چون دوسبك خراسانی و عراقی از حیث زمان مقدم برسبك هندی میباشد ازاینرو دراینجا نیز اول بذکر آن دو شروع میکنیم و پس از آن سبك هندی را شرح میدهیم.

۱ ـ سبك خراسانی و ممیزات آن

آغاز پیدایش زبان و ادبیات فارسی بعد از اسلام، از سر زمین پهناور فضل خیز خراسان شد و این ستاره سعادت ایران از شرق این کشور طلوع کرد زیرا نخستین امرای مستقل و نیمه مستقل ایرانی که بفکر احیاء زبان فارسی و استقلال ملت ایران افتاده، **صفاریان و سامانیان** بوده اند که در مرز و بوم خراسان تشکیل سلطنت و امارت مستقلی دادند و درباری آراسته بوجود دانشمندان و فضلا و شعرای ایرانی (از قبیل: **محمد بن وصیف** سکزی (کاتب

وشاعر یعقوب بن لیث صفاری و ابو سلیك گرگانی (معاصر عمرو لیث)، **و شهید بلخی ومحمد فرالاوی ورودکی وخسروانی خراسانی و ابو شکوربلخی و دقیقی وباهمی**(بدر و پسر)و**کسائی مروزی** (از شعرای دوره سامانیان) ترتیب دادند، پس از سامانیان ،غزنویان نیز که مرکز پادشاهیشان خراسان آنروز بود پیروی از آن امرای فضل پرور کردند و شعرا و نویسندگان و دانشمندان را در دربار خود گرد آوردند و در ترویج شعر و سخن فارسی و تشویق شعرا وفضلای فارسی گوی کوشیدند و در نتیجه نوابغ و پهلوانانی درادبیات فارسی همچون: **عنصری ،فرخی، منوچهری،غضائری رازی ، مسعود سعد** در کشور ایران پیدا شدند و پایهٔ سخن و شعر فارسی را باوج رفعت و آسمان عظمت رسانیدند.

سلجوقیان که بعد از **غزنویان** فرمانروای ایران شدند بازمرکز سلطنت خودرا در خراسان و عراق قرار داده و در آنجا بترویج و تشویق از شعر و شعرای فارسی زبان میپرداختند و بر اثر همین توجه وتشویق، شعرای نامداري مانند: **انوری ابیوردی ، رشید وطواط و معزی سمرقندی** (ملك الشعرا) بوجود آمدند.

همگی این شعرا، که پهلوانان ادب و شعر فارسی و پیشقدمان احیاء زبان و ادبیات کنونی هستند در دوره های مختلفه مذکور بسبك خراسانی شعر میگفتند ر بعبارت دیگر «سبك خراسانی» از مجموع اشعار آنان و روش و اسلوبی که در اوزان شعر و قصیده گوئی بر گزیده بودند پیدا شده است. ممیزات وخصوصیات «سبك خراسانی بقرارذیلست

[illegible]

که نوعی از مبالغه در تشبیه میباشد نتیجهٔ این سبك بیان؛ پیدایش معانی و مضامینی است بسیار غریب و دور از ذهن کسانی که بافکار هندی آشنا نیستند و بهترین نامی که بدین طرز بیان ، میتوان داد « خیال بندی » است که منتخب و مستعمل خود هندیها است . نمونهٔ « خیال بندی » این است که از مژهٔ دلدار یکمشت سوزن بسازند و آنرا در خیاطخانهٔ دل بریزند و خیاط گریه را بگویند تا از تکه ها و پاره های دل برای چشم پیراهن بدوزند و آنگاه این معنی را در قالب الفاظ فارسی بریزند و بگویند :

گریه ازپارهٔ دل دوخته پیراهن چشم　　مشت سوزن بدلم زان مژه تاریخته اند

(عرفی)

و یا آنکه بر سر مژگان بی نم خود خاك بریزند و آنگاه دست دل خود را بگیرند و باتفاق او بگدائی روند تا قدری غم بدست آورند و در ادای این معنی گویند :

خاك دیگر بر سر مژگان بی نم میکنم

دست دل میگیرم و دریوزهٔ غم میکنم . »

نظیری

سبك هندی از زمان تیموریان هندوایران ، در ایران رواج گرفت و روز بروز بر شیوع آن افزوده شد و مخصوصاً در دربار تیموریان هرات و دورهٔ **سلطان حسین بایقرا** و وزیر دانش پرور او **امیرعلیشیر نوائی** که هر دو متمائل بتصوف و سبك هندی بودند ، رواج کامل یافت اغلب شعرای ایران خاصه غزل سرایان تا اواخر قرن دوازده هجری پیرو این سبك بودند . و از میان آنان استادانی همچون : **صائب** ، **کلیم** ، **عرفی**

[illegible]

[illegible]

[illegible]

• • • • • • • • • • • • • • • • • • •

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

دگر مپرس ز سامان گریه ام «بیدل»
زشور اشك خود اینجا کباب را نمك است!!

تا بدر یوزهٔ راحت طلبیدن رفتم
مژه گشتم سر موئی بخمیدن رفتم!!

تا بمقصد بلدم گشت زمین گیری عجز
همه جا پیشتر از سعی رسیدن رفتم

نبض جهدم شرر آتش کاغذ کرده است
یك مژه راه بصد چشم پریدن رفتم !!

(عبدالقادر بیدل)

فیضی دم پیری است قدم دیده بنه	کام از مژه مینهی پسندیده بنه
از عینك شیشه هیچ نگشاید هیچ	لختی بتراش ازدل و بر دیده بنه

(فیضی دکنی)

۲ ـ اظهار بث و شکوی از زندگانی ونشان دادن بدیها وزشتیهای دنیا و خلاصه بد بینی بحیات و بمردمان و اشیاء این دنیا. این معنی از قصیدهٔ **عرفی شیرازی** که یکی از زمامداران این سبك است بخوبی روشن است:

جهان بگشتم و دردا بهیچ شهر و دیار
نیافتم که فروشند بخت در بازار

کفن بیاورو و تابوت جامه نیلی کن
که روزگار طبیب است و عاقبت بیمار

ز منجنیق فلك سنك فتنه میبارد	من ابلهانه گریزم در آبگینه حصار
چنین که ناله زدل جوشد و نفس نزنم	عجب مدار گر آتش بر آورم چو چنار

ز دوستان منافق چنان رمیده دلم
که پیش روی ز الماس میکشم دیوار
کدام فتنه شبی سرنهاد بربالین
که صبحدم نشد ازخواب روی‌من بیدار
اگر ز بتّهٔ خاری کنم شبی بالش
بسعی زلزله در سینه ام خلاند خار
بصید موری اگر ناوکی بزه بندم
دهان بازکند در گزیدنم سوفار
یقین شناس که منصور از آن اناالحق زد
که وارهد ز زمانه بدستگیری دار

مرا بروز قیامت غمی که هست اینست
که روی مردم عالم دو باره باید دید ! !

حیف و صدحیف که درسینهٔ بی‌حاصل من
نیست آهی که بساط دو جهان بر چینم

هرکه آمد در غم آباد جهان چون گردباد
روزگاری خاک خورد آخربهم پیچیدورفت
(صائب)

بد نامی حیات دو روزی نبود بیش
آنهم «کلیم» باتوبگویم چسان گذشت
یکروز صرف بستن دل شدباین و آن
روز دگر بکندن‌دل‌زین‌و آن گذشت
(ابو طالب کلیم)

[illegible]

ما زما در دست برسر خاك برسر زاده ایم
همچو طفل غنچه در دامان نشتر زاده ایم

نام ما مردود عالم روزی ما خون دل
ماو غم گو یا بیك طالع زمادر زاده ایم

(میرزا طاهر واقعه‌نویس معاصرشاه عباس‌ثانی وشاه‌سلیمان)

هرصبح چوگل شگفته وخوش گردم   گردر دل دلهای مشوش گردم
چون شام شود باز پریشان وملول   درخرمن‌خویش‌افتم‌آتش گردم

(ازرباعیات عرفی)

بعدمردن ببرای باد بجائی‌خاکم   که فشانند مصیبت‌زدگان برسرخویش

(از غزلیات عرفی)

٤ ـ عُجب و غرورها واعتقادشاعر ببلندی مقام خود و اظهارآن در شعر. **ابوطالب کلیم** گوید :(۱)

با بردو مین پایهٔ اوج عشراتم   و ینك عددوّنم از آلاف زباد است
برهندسه‌ومنطقی‌و هیئت‌وحکمت   دستی است‌مراکش‌ید بیضازعباداست

وین جمله چوطی شد نمکین علم حقیقت
کاستاد علوم است برین جمله مزاداست

در سلسلهٔ وصف خط این بس که زکلکم
هر نقطه سویدای دل اهل سواد است

پوشم نسب شعر چه دانم که تودانی
کاین پایه مرا ثامن این سبع شداد است

(۱) از ترجمهٔ تاریخ ادبیات ادوارد برون انکلیسی .

استخراج کردم که عبارتست از القاء نور محمدی(ص) در صلب آدم علیه السلام و تقریر قیاس بدینگونه است: نور محمد(ص) در آدم حلول کرد و آدم در هند حلول کرد. نتیجه میدهد که نور محمد (ص) در هند حلول کرد از راه طریقهٔ مساوات....» آنگاه شرح مبسوطی (خارج از موضوع) در باب قیاس مساواة و جزئیات و گفتگو های در آن ذکر میکند

وهمو در ضمن شرح حال **مسعود بن سعد سلمان** چنین اظهار خودبینی میکند: «و او مثل من آشنا بزبانهای سه گانه (عربی، فارسی و هندی) است و دارای دیوان بزبانهای فارسی، عربی و هندی میباشد. و من صاحب دیوان عربی و فارسی هستم و دیوان هندی ندارم لیکن بدقایق شعر هندی ماهرم و در نرجس و شقائق آن ناظر!!»

از جملهٔ ممیزات سبك هندی تکلّفات غیر مستحسنی است که شعرا و نویسندگان در نظم و نثر مرتکب آن شده اند از قبیل آوردن معماهای غریب وعجیب و نوشتن کتب بی نقطه و امثال اینها

از جمله کسانیکه در این بیهوده کاریها اتلاف وقت کرده اند **شیخ فیضی اکبرآبادی** است که تفسیری بی نقطه مسمی به **سواطع الالهام** تألیف کرده و در مدت دو سال آنرا بپایان رسانده و در سال ۱۰۰۲ از تالیفش فراغ یافته است. از او متکلف تر مؤلف **سبحة المرجان** است که تفسیر مذکور را بزرگترین تصنیفات فیضی میداند و از هر دو بیکار تر **امیر حیدر معمائی** کاشانی است که سورهٔ اخلاص را از اول تا بآخر تاریخ اتمام آن یافته و دهرا... از فیضی صنعت مادهٔ تاریخ گرفته است ... [illegible] ... میشود که ...

در فصول بعد بدان اشاره ... شده.

[illegible] (1)

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

(1) [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

یکی از معاصرین در تاریخ ادبیات نوشته است :

« ... با این همه عصر صفوی را میتوان بطور عموم عصر انحطاط ادبی ایران محسوب داشت ... غزل وشعر عرفانی متروک گردید زیرا شاهان صفوی از هردو اعراض داشتند نظم و نثر فارسی تنزل صریحی نمود وسخن فارسی بقیهٔ لطافت و بساطت مغول را باخت وعبارت پردازی و زیور و زینتهای زائد لفظی بیشتر معمول گردید »

یکی دیگر از فضلا و محققین معاصر مینویسد :

« .... اما شعر و ادب در این عصر (عصر صفوی) گذشته از آنکه ترقی نکرد روبتنزل و انحطاط گذارد بطوریکه در میان شعرا وادبای عهد صفوی که نامشان در تذکره ها ثبت است یکنفر که بتوان اورا از شعرای درجهٔ اول و دوم محسوب داشت دیده نمیشود واین یکی از مسائل حیرت آور است که فکر محققین را بخود متوجه ساخته است . »

داوری وحکمی که دیگر معاصرین دربارهٔ ادبیات دورهٔ صفوی کرده اند نزدیك و متشابه است با آنچه ذکر شد . اغلب این نویسندگان ، علت انحطاط و تنزل ادبیات را در عهد صفوی ، ناشی ازعدم توجه و یامخالفت پادشاهان صفوی بشعر و ادب ذکر کرده اند و عموماً تنزل را در شعر و نثر هردو دانسته اند .

بعقیدهٔ نگارنده این موضوع تا کنون چنانکه بحقیقت نزدیك باشد کنجکاوی نشده است و دارای آن اهمیت است که بیشتر در بارهٔ آن بحث و تحقیق شود . آنچه بر نگارنده در نتیجهٔ تفحص و مطالعهٔ

ذوق و طبع ادبی بوده و کم وبیش در ترویج از شعر و تشویق از شعرا میکوشیده اند ـ چنانکه اشاره خواهد شد.

آنچه دستاویز اغلب نویسندگان در خصوص عدم توجه شاهان صفوی بشعر و ادب شده است، حکایتی است که از **شاه طهماسب** در ندادن صله به **محتشم** شاعر نقل شده است چند داستان دیگر نیز مشابه آن نسبت بشاهان دیگر صفوی در تذکره ها نوشته اند.

اسکندر بیک منشی، مؤلف تاریخ «**عالم آرای عباسی**» در ضمن شرح حال شاه طهماسب صفوی چنین مینویسد « ..... در اوائل حال حضرت خاقانی جنت مکانی (**شاه طهماسب**) توجه تمام بحال این طبقه (شعرا) بود. چندگاه میرزا **اشرف جهان** و **مولانا حیرتی** همصحبتان بزم اقدس و معاشران مجلس مقدس بودند و در اواخر ایام حیات که در امر بمعروف و نهی از منکر مبالغه عظیم میفرمودند چون این طبقهٔ علیّه را وسیع المشرب شمرده، از صلحاء و زمرهٔ اتقیاء نمیدانستند زیاده توجهی بحال ایشان نمی فرمودند و راه گذرانیدن قطعه وقصیده نمیدادند مولانا **محتشم کاشی** قصیدهٔ غرائی در مدح آنحضرت و قصیدهٔ دیگر در مدح مخدرهٔ زنان شه زاده **پری خان خانم** بنظم آورده از کاشان فرستاده بوسیله شهزاده مذکور معروض گشت. شاه جنت مکان فرمودند که من

راضی نیستم که شعرا زبان بمدح وثنای من آلایند قصاید در مدح حضرت شاه ولایت پناه و ائمه معصومین علیهم السلام بگویند، صله اول از ارواح مقدسه حضرات و بعد از آن از ما توقع نمایند، زیرا بفکر دقیق معانی بلند واستعاره های دور ازکار در رشتهٔ بلاغت در آورده به ملوك نسبت میدهند که بمضمون: از احسن اوست اکذب او «اکثر درموضوع خود نیست. اما اگر بحضرات مقدسات نسبت نمایند و درشان معانی ایشان، نشان ایشان بالاتر از آن است و محتمل الوقوع است. غرض که مولانا صلهٔ شعر ازجانب اشرف نیافت. چون این خبر بمولانا رسید هفت بند غراء بتدریج بمعرض عرض در آورده شد وهمگی بجایزه و صله مفتخر و سرافراز گشتند.»

بیشتر نویسندگان وفضلای معاصر، این حکایت را دلیل برمخالفت **شاه طهماسب** باشعرا و شعر و ادب گرفته اند ولی بعقیده نگارنده این حکایت دلیل بر مخالفت نمیشود بلکه شاه طهماسب میخواسته است شعرا را از گزافه گوئی و اغراقها وتملقها که عادت اغلب آنان بوده است باز دارد.

میدانیم یکی از بزرگترین معائبی که بادبیات و شعرفارسی وارد است، روح تملق و مدیحه گوئی بیجا و اغراق است که در وجود اغلب شعرا بوده و شعر ایشان نیز مشتمل بر آنها می باشد و این خود یکی از لکه های ننگین شعر و ادب فارسی است که حتی دامن بزرگترین ومعروفترین شعرای فارسی نیز بدان آلوده است. بیشتر شعرای ایران طبع بلند و سرشار خود را بگفتن قصائد طولانی در مدح شاه و امیر

و زیر و شاهزاده بکار برده و انواع و اقسام صفات و کارهای غیر ممکن و دور ازطبیعت و کفر آمیز بوی نسبت داده اند چنانکه اغلب قصائد **انوری** و**معزّی** درمدح شاهان گفته شده و صفات وکارهای مذکور بآنان نسبت داده شده است. **انوری** گوید :(۱)

گر نور چو عقرب نشدی ناقص و بی چشم　　در قبضهٔ شمشیر نشاندی دَبَران را
درنسبت شاهی تو همچون شه شطرنج　　نامی است و دگر هیچ نه ؛ بهمان و فلانرا
تو قرص سپهری و بخواند بهمین نام　　خبّاز که جلوه گری هیئت نان را
گر ابر سر تیغ تو بر کوه ببارد　　آبستنی نار دهد ما درکان را
در خون دل لعل که فاسد نشود هیچ　　قهر تو گرفتار ببندد خفقان را
دربیشه گوزن ازبی داغ تو کند پاك　　درسال نخست از نُقط بیهده ران را
در گاز بامید قبول تو کند خوش　　آهن الم پتك و خراشیدن سانرا ! !

• • • • • • • • • • • • •

گیتی همه دردامن این ملك جوان باد　　تا حصر کند دامن هرچیز میان را !
باقی بدوامی که در افتاد سنینش　　ساعات شمارند الوف دوران را
قائم بوزیری که ز آثار وجودش　　مقصود عیان گشت وجود حیوان را
... آنخواجهٔ دیرینه که تدبیر صوابش　　در بندگی شاه کشد قیصر و خانرا ! !

امیرمعزّی با اینکه نسبت بشاعر بزرگوار بزرگ منش ایران **فردوسی** علیه الرحمه ، اعتراض میکند و در حقیقت سوء ادبی اظهار مینماید ؛ که چرا آنهمه از رستم دروغ گفته است ، خود در وصف شاه معاصرش ، **سلطان سنجر** ، تملق و اغراق بیمزه و خارج ازحد امکان

(۱) ازقصیده معروف : باز این چه جوانی و جمالی است جهان را ....

[illegible]

شاهان صفوی بادبیات داشت ثالثاً باید بین نظم و نثر این دوره تفصیل قائل شد و نیز خود این عصررا از حیث رواج ادبیات و ضعف وپستی آن بدو قسمت تقسیم کرد.

برای هریك ازمسائل فوق ادله و شواهد زیادی داریم که دراینجا برای رعایت ایجاز و اختصار، که مبنای این رساله بر آن است؛ فقط اشاره بآنها میشود.

اما اینکه گفتیم: این عصررا بطور کلی نمیتوان عصر تنزل ادبیات بمعنی اعم دانست از آن جهت است که در امتداد این دوره شعرا و علما و عرفا و حکمای بزرگی که بعضی از آنها درخود ایران بوده و بعضی بهندوستان مسافرت کرده(از قبیل: صائب، عرفی، ابوطالب کلیم وحشی، هاتف، محقق کرکی، محقق اردبیلی، آقاحسین و آقا جمال خوانساری، محمد تقی مجلسی، میرفندرسکی، محمدباقر مجلسی، شیخ بهائی؛ میرداماد، ملاصدرا، ملا محسن فیض و دیگران) از ایران برخاسته اند و بعضی از آنها درمرتبهٔ شعر و ادب و فلسفه و حکمت وفقه واصول بدرجهٔ نائل شده که بپایهٔ علمای سلف رسیده بودند وحتی برخی از نویسندگان ایرانی و مستشرقین؛ بعضی از آن شعرا و علما را برشعراء و علمای گذشته نیز برتری میدهند.

و اینکه گفتیم انحطاط ادبیات این عصر بطور کلی از عدم توجه شاهان صفوی بادبیات ناشی نبوده است از شرح و تفصیل قسمت سوم معلوم میشود در اینجا نیز اضافه میکنیم که یکی از علل عمدهٔ انحطاط ادب در دورهٔ صفوی، نتیجه خرابیها و نابسامانیهای دورهٔ تیمور و مغول بوده

است چه در تاریخ ادبیات مسلم شده است که آثار نیك و بدهر عصر ادبی درعصر دیگر ظاهر میشود . اگر علت انحطاط ادب دراین عصر فقط عدم توجه سلاطین صفوی میبود میبایست فلسفه وحکمت دراین عصر بدرجاتی تنزل و انحطاطش بیشتر میشد زیرا سلاطین مذکور بفلسفه هم نظر مساعدی نداشتند و بیشتر همّ و توجه ایشان بترویج علوم مذهب شیعه و اخبارو آثار ائمه اثناعشر معطوف بود، معهذا فلسفه درعصر مذکور نسبت بعصرهای قبل و بعد رواج ورونقی داشت و فلاسفهٔ بزرگی از قبیل **میرداماد** و **ملاصدرا** در پایتخت سلاطین صفوی وجود و پرورش یافتند .

اما قسمت سوم که گفتیم بایداین عصررا از حیث ضعف ورواج ادب بدو دوره و از حیث نظم و نثر بدو قسمت تقسیم کرد برای آنستکه در نیمهٔ اول این‌عصر تنزل و پستی ادبیات چندان محسوس نیست و در نیمهٔ دوم بنهایت درجه ابتذال و پستی رسیده بوده است و نیز آن اندازه که انحطاط در نظم این دوره روی داده است در نثر آن روی نداده بلکه میتوان گفت نثر نیمهٔ اول ایندوره از دوره های مغول و تیموری و از نیمهٔ دوم همین عصر و از دوره‌های مختصر افشار وزند و حتی قسمتی از دورهٔ قاجار بدرجاتی بهتر، روانتروبی تکلف تر است ودر حقیقت اساس نثر امروزی همان نثر دورهٔ صفوی است . بعلاوه یکی از مزایای بزرگ اینعصر ازحیث ادبیات ، رواج زبان فارسی است در تألیفات . میدانیم علما و نویسندگان ایرانی در دوره های اسلامی تا پیش از دورهٔ مغول عموم کتب علمی ، فلسفی، دینی و حتی ادبی و تاریخی خود را بزبان عربی مینوشتند و از اینرو بسیاری ازعلمای بیگانه، این نویسندگان

[illegible]

(۲۰۶-۸۸۰۱)

[illegible]

(۱۱۵۲ - ۸۸۰۱) [illegible]

[illegible] (۸۸۰۱ - ۶۰۲) [illegible]

[illegible]

[illegible]

این‌چند شعر رابوی نسبت داده‌اند :

یك چند بی‌زمرّد سوده شدیم　　یك‌چندبیاقوت تر آلوده‌شدیم
آلودگی بود بهر رنك که بود　　شستیم بآب توبه آسوده شدیم

شاه طهماسب از کوچکی بسلطنت ایران رسید و در ۹۸٤ وفات یافت گویند ۱۱٤ هزار سپاه جنگی و ۲٤ هزار اسب و استر برای سفرها داشت .

۳ - **بهرام‌میرزاصفوی** - (پسر شاه‌اسمعیل و برادر شاه‌طهماسب وفاتش ۹۵۵) وی از شاهزادگان فاضل وشاعر صفوی بوده اشعار ذیل منسوب بدوست :

بهرام در این سراچهٔ پر شروشور　　تاکی‌بحیات‌خویش‌باشی‌مغرور ؟
کر دست در این‌بادیه صیاد اجل　　در هر قدمی هزار بهرام بگور

حاصل خود گرچه عمري بر سر دل کرده ام
غیر درد دل نمیدانم چه حاصل کرده ام ؟

٤ - **القاص میرزاصفوی** - (فرزند شاه اسماعیل ، برادر خود شاه طهماسب یاغی‌شد و بسلطان عثمانی پیوست‌ومدتها مایهٔ فتنه و آشوب گردید) وی دارای ذوق ادبی بوده وگاهی‌شعرمیگفته است . سال ۹۸٤ در مشهد در گذشت . این اشعار بنام وی ثبت شده است :

منم که نیست مرا در جهان نظیر و همال
برزم ، دشمن جانم ببزم دشمن مال

چون‌شیر درنده‌در شکاریم همه　　دایم بهوای نفس‌درجدالیم‌همه
گر پرده ز روی کارها بردارند　　معلوم شود که درچه حالیم‌همه

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

در بارهٔ آنها ننوشته‌است. معلوم نیست برون از روی چه مدرك این سخن را گفته است با اینکه هدایت در کتاب مجمع الفصحا راجع بسه تن از شعرای مذکور یادآوری کرده و شرح حال و منتخبی از اشعار آنان را نوشته وفقط از **طالب آملی** ذکری نکرده‌است؛ جای شگفت است که برون جملهٔ مذکور در فوق: «...باری در طریق شاعری...» را در بارهٔ صائب از کتاب مجمع الصفحاء وقول هدایت نقل میکند!!!(۱)

از مزایای قابل ذکر این دوره، رواج صنائع ظریفه و فنون جمیله و شیوع ساختمانها و عمارات از قبیل: قصور سلطنتی و پلها وکاروانسراها و مدارس و مساجد میباشد که هنوز بقایای آنها چشم صنعتگر ان دنیارا خیره میکند. **آذربیکدلی** که نزدیك بعصر صفوی بوده است در **آتشکده** مینویسد که در آخر دورهٔ صفویه ۱۲ هزار خانوار بنّادر خود شهر اصفهان سکونت داشته اند، گذشته از توابع و نواحی اصفهان.

نیمهٔ دوم از مرك شاه عباس دوم تا هجوم افغانها (۱۰۷۷ — ۱۱۳۵)

در این نیمه شعر و ادب در ایران و دربار صفوی بمنتهی درجهٔ پستی و زشتی رسید و گویا انحطاط در شعر و ادب بهمان اندازه رخ داد که در اوضاع سیاسی و دربار صفوی هرج ومرج و بی‌نظمی رخ داد.

محض بدست دادن نمونه از اشعار و ادبیات این نیمه چند فقره و مثال در اینجا ذکر میکنیم.

عبدالعزیز خان نامی که از خانان ترکستان بوده و بر اثر عللی از آنجا متواری شده بوده است نامهٔ از خراسان بشاه سلیمان نوشته و در آن

(۱) از ترجمهٔ فارسی تاریخ ادبیات ادوارد برون (گلزار ایران)

اشعار ذیل را درج کرده بوده است: (۱)

من پابوس شه ایران سلیمان میروم ... خان خانانم ولیکن نزد شاهان میروم
هست دردی بر دلم هرچند ظاهر خوشدلم ... حالیا خوش وقت اقبالم که سامان میروم!
حالیا اقبال گردیده چنون همراه من ... قطرهٔ بودم ولیکن سوی عمان میروم!
پادشاه ملك تورانم با خیل وحشم ... سر قدم کرده بنزد شاه ایران میروم
چون کمینه خانه زاد آستان عبدالعزیز ... رو بکعبه کردم و سوی سلیمان میروم

شاه سلیمان مهمانداری با هدایا بسوی او گسیل داشته و اورا ترغیب بآمدن باصفهان کرده و نامه بوی فرستاده و اشعار ذیل را در آن نوشته است

گوهر یکتای چنگیزی صفا آوردهٔ ... دانهٔ ملك بدخشانی صفا آوردهٔ!
خیر مقدم مرحبا ای شاه ترکستان زمین ... همچو باران شرط یکرنگی بجا آوردهٔ!
هست دردی بر دلت هم از حوادث غم مخور ... میشود دردت دوا چون رو بما آوردهٔ
کردهٔ طوف حریم مرقد موسی رضا ... حرمت آل پیمبر را بجا آوردهٔ
من سلیمانم ولی جدم علی مرتضی است ... زان سبب شاها بدین در التجا آوردهٔ

ملاحظه گردد اشعاری که از جانب خان ترکستان؛ و جوابی که از طرف پادشاه ایران نوشته شده، از حیث سستی و پستی و عامی منشی بچه پایه است! معلوم نیست که کوچه گردها و قلندران و نقالان هندوستان نیز اگر شعر بگویند از آن پست تر و سستر باشد. اشعار مذکور را لابد ملك الشعرای وقت و منشی و دبیر سلطنتی گفته است!! پس اشعار سایر طبقات مردم چگونه خواهد بود؟!

(۱) نقل از تاریخ صفویه یا سفرنامه سید علی نوهٔ سید عنبخان که معاصر شاه سلیمان و شاه سلطان حسین بوده وچند سفر بایران کرده واحوال شعرا و وقائع آن دوره را بعربی نگاشته است.

آذر بیگدلی در آتشکده در شرح حال **نجات** نامی که معاصر شاه **سلطان حسین** بوده است مینویسد :

« .... گویند بسیار خوش صحبت بوده و درزمان شاه سلطان‌حسین صفوی در کتابخانه ملازم بوده و خط نستعلیق را خوب می نوشته و شعر بسیاری دارد که قابل هیچ تذکره نیست ! (با اینکه تذکرهٔ آتشکده مشتمل بربسیاری از اشعار سست و بیمعنی است ، معلوم میشود که اشعار این شاعر چه اندازه ناقابل بوده‌است) لطفهای بیمزه موزون کرده وچون در آن زمان این طریقه غیر مرضیه شایع بود خیالات سید مشارالیه در این فن سرآمد معاصرین خود بوده لهذا نزد خواص وعوام معزّز ومحترم بوده بهرحال از ایشان چندشعری که خالی از قبایح بنظررسیده‌دراین دفتر ثبت شد :

آن قدر یاد کرده‌ایم ترا   آن قدرها که یادما نکنی

ز گریه‌شب همه‌شب خلق را ز خواب برآرم

برای آنکه ترا دیگری بخواب نبیند »

باری بعقیدهٔ نگارنده ، نهایت انحطاط و فرومایگی شعر و ادب در این نیمهٔ از دوره صفوی بوده و گویا کسانیکه بدوره صفوی ، از حیث ادبیات وشعر ؛ زیاد بدبین هستند ، تصادف با شعر و ادب این نیمه از دوره صفوی کرده اند و ما نیز در این عقیده و رأي (نسبت باین نیمه) با آنان همراه هستیم .

فصل هفتم

چگونگی نظم و نثر درعصر صفوی و ذکر نمونه‌ای از نثر این عصر و ممیزات آن

در فصول پیش در بارهٔ نظم این‌دوره و چگونگی آن؛ تا آنجا که در خور این مختصر بود؛ شرح و بسط داده شد. اینك مختصری دربارهٔ نثر ایندوره و ممیزات آن بیان میگردد.

نویسندگان نخستین نثر پارسی که در حقیقت زنده کننده زبان و شعر و نثر پارسی بوده اند؛ در تألیف و تصنیف کتابهای فارسی؛ هیچ مقید بعبارت پردازی و صنائع لفظیه و تکلّفات منشیانه که در قرون بعد متداول شد نبودند. عبارات و جملاتشان ساده و کوتاه بود. کلمات و اصطلاحات عربی زیاد نداشت. کنایات و استعارات، تشبیهات غریب و دور از فهم در آنها دیده‌نمیشد، تنهانقصی که‌در نثر آن زمان وجود داشت آن بود، که‌بر اثر شیوع‌زبان عربی در آن عصر و تبحر نویسندگان ایرانی در آن‌زبان؛ گاهی‌سبك جمله بندی فارسی تقلید ازجمله بندی‌عربی میشد و از این‌جهت دربعضی عبارات آثار ترجمهٔ از عربی هویدا بود. ولی این نقیصه کم‌کم بواسطهٔ ظهور دانشمندان و فضلای ماهر و زبردست ایرانی از میان رفت و نثر فارسی مراحل تکامل و ترقی را پیمود. در عصر مغول و تیموریان صنائع لفظی و تکلفات بیمزهٔ منشیانه رواج و شیوعی تمام در نثر فارسی یافت و چنان نویسندگان بدان صنائع بی معنی مقید شده بودند که غالباً معانی را فدای‌الفاظ میکردندوازاینرو بسیاری‌از عبارات وجملات آنان بی‌معنی‌میشد ویا اگر معنی‌داشت‌انتقال بدان‌بسی‌مشکل ویامتعذربود.

جملهٔ ذیل‌یکی از جملات معمولی **تاریخ وصاف** است:

«.... و انواع فِرَق ضاله را از مجوس و مثمن و ثنوی بحکم:

[illegible]

شهاب بهرطرف که شتاب کرد فوجی‌از مَرَدهٔشیاطین‌از آن لشکرهزیمت قرین را ! از آسمان زین برزمین افکند و کمند افعی مانندش بر کمر هردلاوری که‌حلقه‌زدگره گشای رشتهٔ‌حیاتش گردیدوعمود بیستون‌نمودش بر هرسپری که‌سایه‌انداخت‌مرد و مرکب راچون دانه‌درون‌خاك‌نهان‌ساخت!!...»

باوجود اشتمال نثر عصرصفوی بربرخی تشبیهات و استعارات و مبالغات ناپسند و دور از طبیعت ، معهذا ، چنانکه گفتیم ، بدرجاتی ، نثر عصرمذکور ، آسان تر وساده تروبی تصنع تر از نثر دورهٔ پیش‌ازدورهٔ صفوی‌عموماً‌وبرخی‌ازنثرهای‌دورهٔ‌بعدازدورهٔ‌صفوی(امثال دُرّهٔ‌نادری‌میباشد)

چند مثال دیگر نیز از نثر این دوره از کتاب **نورس‌چمن** که درفن انشاءو ترسل نوشته‌شده است [1] و بهترخصوصیات نثرعصرمذکوررا روشن میسازد دراینجا نقل می کنیم :

در آنچه‌محرران باید رعایت کنند . ـ . « : .وبکوشند تامعنی و معانی را در الفاظ جزل موجز درج کنند و از الفاظ و استعارات غریب و مشکل در قلم آوردن احتراز نمایند تا اگر مکتوب الیه نویسنده نباشد تواند خواند و در مطالعهٔ آن محتاج باغیر نگردد و اگر خواننده نبوده باشد ، چون بروی خوانند زود بفهم او رسد و باستفسار حاجت نیفتد و همچنین بمطلعی مهم افتتاح ننماید وزود سر مقصود و مطلوب باز کند چه ایشان‌را ضجرت و ملالت باشد و یمکن که تمام مطالعه ننماید و در تحصیل غرض بسته ماند و عرض نوشتجات بسیار بسیط و سخت باریك نکند و خطاب‌بقدرمرتبت و منزلت مخاطب‌باید کردنه‌زیادونه کم ...... ومکتوب ملوك و خوانین و اکابررا بر ظهر و حواشی چیزی ننویسند و در اخوانیات و زیر دستان جائزداشته اند و اگر خطاب‌باخواتین ودیگر

(۱) کتاب مذکوررا یکی از مترسلان عصر شاه عباس ثانی نوشته است . (نسخهٔ خطی کتابخانهٔ مجلس شورای ملی)

نساء باشد ذکر زمین بوسی ووصف آرزومندی نبایدنوشت وچون نوشته بآخر رسد آنرا باز خواند که اگرسهوی باشد اصلاح نماید ونامهٔبزرگان‌را فراخ بپیچد و نامهٔ کهتران را اگر تنك بپیچد قصوری‌ندارد»

درتهنیت‌نوروز : «بنقطهٔ اعتدال‌ربع که موجب‌ابتهاج‌مزاج‌لطیف‌وواسطهٔ ارواح‌وضیع‌وشریف‌است، برجنابعالی مبارك‌بادوآثار استبشارنوروزدلفروز وانواراستیفای‌لذات‌عشرت‌اندوزکه‌سرمایه‌اوقات‌شادمانی‌وپیرایهٔ‌بساط‌ونشاط کامرانی‌است‌برخدّام‌وسایراحباب‌مبارك‌وفرخنده‌باد.برب‌العبادوالنبی‌وآله»

درتهنیت زفاف : «امید که فلانی‌را همواره ازدواج سعادت‌قرین وامتزاج‌میمنت آئین بمبارکی‌مقرون‌باشد وبعشرت وشادمانی‌معجون‌اگر بایثاراین عقدمسعودفلك عقدثریّانثارگرداندرخورورواست واگربتهنیت این‌زفاف‌سعادت‌اتصاف‌گردون جواهر زواهرکواکب‌را برافشاند سزاست.

زخداامیدوارم که بکام دل بمانی همه‌روز درفراغت‌همه‌شب‌بشادکامی

چون در ایام عشرت انجام و اوقات فرخنده فرجام ترك زحمت و تخفیف تصدیعات از باب‌محسّنات است بدعا اختتام واقع شد. همیشه‌دست مراد در گردن عروسان آرزو حمایل باد.»

ازخصوصیات و مزایای‌نثراین‌دوره دخول برخی القاب درباری و اصطلاحات فنی است از زبان‌ترکی در زبان و کتب فارسی ازقبیل القاب درباری : **ایشیك‌آقاسی** ، **ایچ‌آقاسی** ، **شاه‌قلی** ، **صوفی‌قلی** و غیراینها وازقبیل‌اصطلاحات‌مربوط باسلحه‌ومهمات جنگی که بیشترازعثمانی‌های‌آن زمان‌اقتباس‌شده‌بوده‌است‌چون.تادرغه ـ بادنه‌باولیچ ـ قدر اندازونظائراینها.

اکنون این رسالهٔ مختصر را در همین‌جا ختم میکنیم تا انشاءالله در موقع فراغ و فرصت بجرح وتعدیل و بسط وتکمیل آن بپردازیم.

طهران‌ـ‌صبح چهارشنبه ۲۱ خردادماه ۱۳۱٤ ع .شهابی